

آسترآباد \* فط نه \* لو \* از مازندران \*  
 جوجان \* ص \* لو \* قاعد بلاد \*  
 فراده \* ص \* لظ \* از خراسان \*  
 سبزوار \* صال \* لویه \*  
 اسفراین و همی المهرجان \* صام \* لونه \* از خراسان \*  
 آیسگون \* فط نه \* لری \* از مازندران \*  
 مزیدان \* ص نه \* لو \* از حد خراسان \*  
 ترشیز \* صیب \* له \*  
 نیشابور \* صیب ل \* لوک \* از قواعد خراسان \*  
 طوس \* صبال \* لدک \* از خراسان \*  
 مشهد \* صب لچ \* لد لظ \* مشهد و ذوقان  
 بهم متصل است \*  
 تون \* صیب ل \* لدل \*  
 ذوقان \* صیب \* لچ \* ذوقان مشهد ذیعت \*  
 قائین \* صح ک \* نزل \* از خراسان \*  
 زوزن \* صچ ل \* له ک \* قوهستان \*  
 بوزجان \* صد \* لو \* از خراسان \*  
 مرو شاهجان \* صدک \* لوم \* از خراسان \*  
 هرات \* صدک \* دل \* از خراسان \*  
 سرخس \* صدل \* لوچ \* از خراسان \*  
 بادغیس \* صدل \* لدل \* از خراسان \*  
 مرو البرود \* صد \* لو \* مشهد و بمرغاب \*  
 مالین \* صدل \* لدله \* از هرات \*  
 بوشنگ \* صه م \* لوچ \*  
 بغشور \* صواله \* لو \* از خراسان \*  
 قریذین \* صرکه \* لونه \* از مرو شاهجان \*

گرج \* قد مه \* لد \* از جبل \*  
 ساره \* فه \* لوبه \* از جبل \*  
 قزویں \* فه \* لو \* از جبل \*  
 سلطانیه \* فه \* نول \* از جبل \*  
 آبه و همی آوه \* فه ی \* لد م \* از جبل \*  
 قم \* فد م \* لد \* از جبل \*  
 چربادقان \* فه له \* لد \* از جبل \*  
 کاشان \* فوبه \* لو \* از جبل \*  
 ذظنر \* فول \* لیم نه \* از جبل \*  
 دنباوند \* فوک \* له نه \* از جبل \*  
 زری \* فوک \* له له \* از جبل \*  
 کجور (۹۲) و کتر \* فو \* لوله \* از دیلم \*  
 خوار \* فری \* له م \* از جبل \*  
 آتموت \* فه نر \* لوکا \* از جبل \*  
 طالقان \* فه مه \* لو \* از رودبار قزویں \*  
 هوسم \* فه ی \* لزی \* از گیلان \*  
 دیلمان \* [ از اصفهان ] \*  
 دشت \* [ از اصفهان ] \*  
 لاهجان \* گیلان \*  
 ریمه \* قصبه دنباوند \*  
 آقل \* قصبه طبرستان \*  
 دامغان \* از قومس \*  
 سمنان \* قاعد قومس \*  
 بیار \* از مازندران \*  
 ساریه \* صم \* لزی \* از مازندران \*  
 بسطام \* فطل \* لوی \* از قومس \*

- |                                |  |
|--------------------------------|--|
| چشر •                          | قنداقان • صرل • لوی • از مرو شاهجان •        |
| خران [ که گذشت ] •             | شورستان • قد • لوما •                        |
| قوانه •                        | طائقان • صبح • لول • از خراسان •             |
| فارهان ؟ •                     | فاریاب • صطا • لوه • مدینه انجورجان •        |
| ملان ؟ •                       | باغ • قام • لوما • قاعد • خراسان •           |
| ابرخیس ؟ •                     | بامیان • قسب • لک • زابلستان •               |
| اردبیده ؟ •                    | هلاورد • قام • لزل • من ختل •                |
| قرماسین [ که گذشت ] •          | بلساغون <sup>(۲)</sup> • قال • لزم •         |
| دوران <sup>(۱)</sup> •         | سمنجان • قسب • لوی • از طخارستان •           |
| دیاریگر •                      | فغانیان • قسب • لزمه • از نواحی باغ •        |
| قرینین [ که گذشت ] •           | وتوالج • قسب • لوی • از طخارستان •           |
| نینوی •                        | صغائیان • قسب • لوج • از بلاد ماوراءالنهر •  |
| پلنگان ؟ •                     | طایقان • قسب • لواله • از طخارستان •         |
| قیصر •                         | آندراب • قسب • لوی • از خراسان •             |
| بجایه • از مغرب •              | بدخشان • قدم • لرت • بدخشان •                |
| بلسیده • [ از اندلس ] •        | کابل • قدم • لدل • زابلستان •                |
| سامس ؟ • [ یا شامس که گذشت ] • | بنجیر • قدم • لدل • از کابلستان •            |
| ایاس [ که گذشت ] •             | کوهغان • قدم • لوج • از کابلستان •           |
| عرقه • از ساحل شام •           | کزوبز ؟ • قدم • لوی • از بدخشان •            |
| زقبه ؟ •                       | چرم • قدم • لوی • از بدخشان •                |
| صهبون • از قدسرون •            | کشمیر • صبح • لونه •                         |
| حارم • از حلب •                | بلور ؟ • قسب • لوی •                         |
| فامیه • از شیرز •              | منبع نهر سهران • نکو • لوی • [ یعنی فهرسند ] |
| شیرز [ که گذشت ] •             | سرفین <sup>(۳)</sup> ؟ •                     |

( ۱ ) همچون در تقویم [ ۵ ] اشیورقان ؟ ( ۲ ) در تقویم از اقلیم هفتم . و ممکن نیست که شهره از بلاد ترک در اقلیم چهارم باشد . ( ۳ ) در تقویم از اقلیم پنجم . ( ۴ ) ازین جا تا منتهی این تقویم در [ ۵ ] و در اکثر نسخها مرض و طول صریح موجود نیست . ( ۵ ) در تقویم دورق از اعمال اعزاز من الاقلیم الثالث .

## • اقلیم پنجم •

- آشپونه • لومه • مسبام • از اندلس •  
 شنتترین • یحے • مسبام • از اندلس •  
 وسط جزیرہ قادس • کاب • مسبام • از اندلس •  
 مدینہ ولید • ال سب • الطک • از اندلس •  
 مرسیدہ • الحج • مسبام • از اندلس •  
 مدینہ سالم • الطے • لک • از اندلس •  
 دانیہ • لال • مسبام • از اندلس •  
 تطیلہ • لال • مسبام • از شرق اندلس •  
 سرقسطہ • لال • مسبام • از شرق اندلس •  
 طرطوشہ • مسبام • م • از شرق اندلس •  
 جزیرہ مایرقہ • لدی • لطم • فی بحر روم •  
 ہیکل • لدی • مسبام • ہیکل زہرہ مشہور از شمال  
 برشلونہ • لدل • مسبام • بلاد فرنج •  
 آریونہ • لویہ • مسبام • از اندلس یا خارجه  
 طرگونہ • ای • مسبام • از اندلس •  
 جثوہ • ماب • ماک • از فرنج •  
 رومیہ • ای • ماب • قاعدۃ الباب •  
 روسہ •  
 مدینہ طبرقہ • نہیب • مسبام • از جزیرہ است •  
 جزیرہ لہرب • مسبام • مسبام •  
 جزیرہ سبالیہ • نہیب • مسبام •  
 منسالیہ • مسبام • مسبام •  
 وسط بحر بظمن • لہیب • مونا •  
 ہیرن اسفوس • لو • لہیب • مسبام •  
 مقابض نورستان • مسبام • [لورستان] •

- حدمات • از شام •  
 مرعش • من حصون الشام •  
 عینتاب • من چند قدسین •  
 حصن کیفا • جزیرہ فرات •  
 سعرت • من دیار ربیعہ •  
 حصن الطاق • من سجستان •  
 میانیچ • [ میانچ یعنی میانہ کہ گذشت ]  
 کرون [ گردکوه ] •  
 گیلان •  
 جویں •  
 جاجرم • [ بین فیساپور و جرجان ]  
 جام • [ از ذواہی نیشاپور ]  
 فرجستان •  
 معرو •  
 کرج ابی دلف • از جبل •  
 نسا • از خراسان •  
 آبپورد • از خراسان •  
 شہرستان • از حدود خراسان •  
 اسمکند • از طخارستان •  
 قورس • از جیحون •  
 فارمیاب •  
 طغاج • [ یعنی بلاد ختا ]  
 ختلان • از ماورا النہر •  
 وخش • از ماورا النہر •  
 شومان • صغانیان •  
 چبکہ و منہ •

- رصط مانوس ؟ \*  
 اقامت بلاد یرقاهي ؟ \*  
 مقابض برمدس ؟ \*  
 مقابض طاناس ؟ \*  
 موضع برنیدانیتس ؟ \*  
 تلایا \* سب \* لطل \* [ از بلاد روم \* ]  
 توریته \* سد \* یح \* [ از بلاد روم \* ]  
 اکوریه - انقره نیز گویند \* سد م \* ما \* از بلاد روم \*  
 مافونیه \* س نه \* ما \* از قسطنطنیه \*  
 اقسهر \* سه \* ما م \* از روم \*  
 قونیه \* سول \* ما م \* از روم \*  
 قیساریه \* س نه \* م \* از روم \*  
 اقسرای \* سرمه \* م \* از روم \*  
 سیواس \* عال \* م ی \* از روم \*  
 طرابزون \* سج \* سج \*  
 شمشاط \* سج نه \* م \*  
 ملازجرد \* سه \* لطل \* از ارمنیه \*  
 اخلاط \* سه \* لطل \* از ارمنیه \*  
 باب احدید \* عو \* نا \*  
 ارزنجان \* سج \* لطل \*  
 ارزن آتروم \* عو \* لطل نه \* از ارمنیه \*  
 بردعه \* فخر \* م ل \* از آرن \*  
 شمکور \* سج \* [ از آرن \* ]  
 خنکوره ؟ \* سج \* لطل \*  
 ارزند روم [ یا ارزندون ] ؟ \* عط \* ما نه \*
- تفلیس \* سج \* سج \* از گرجستان \*  
 بیلقان \* سج \* لطل \* از آرن \*  
 باکویه \* فدل \* م \* از شروان \*  
 شماخی \* فدل \* م \* از شروان \*  
 رومیه کبری \* نه \* ما \*  
 باب الابواب \* فط \* سج \* از آرن \*  
 جزیرا سیاه کوه \* فط \* مجل \* فی بحر الخزر \*  
 هشترخان ؟ \*  
 انرجه ؟ \*  
 کات \* سه \* ما ل \* از خوارزم \*  
 گرگنج مغری \* صد \* مسبل \* از خوارزم \*  
 جرجانیه \* صد \* مسب نه \* از خوارزم \*  
 گرگنج کبری \* صدل \* مسب نر \* دارالملک [ خوارزم ] \*  
 هزاراسب \* صدک \* مای \* از خوارزم \*  
 زامخشر \* صدل \* ما \* خوارزم \*  
 درغان \* صو \* م ل \* ماورا النهر \*  
 بخارا \* صول \* لطل \* من قواعد ماورا النهر \*  
 بیکند \* منزل \* لطل \* از بخارا و قد خربت \*  
 طواریس \* صرم \* لطل \* از بخارا \*  
 جند \* صرمه \* مجل \* از ترکستان \*  
 نخشب و بسمی نسف \* سج \* لطل \*  
 سمرقند \* مط \* م \* من قواعد ماورا النهر \*  
 ایلاق \* مطی \* سج \* از بخارا \*  
 کش \* مطل \* لطل \* شهر سبز است از بدخشان \*  
 زامین \* مطم \* م ل \* من اعمال آسروشنه \*

( ۱ ) در نسخها بی نقطه || ( ۲ ) در تقویم اقصا و یقال اقروا || ( ۳ ) در نسخها طرابزون \* در تقویم طرابزون از اقلیم سادس \* و در معجم البلدان یا قوتی طرابزنده || ( ۴ ) نام این شهر گذشت || ( ۵ ) در نسخها شمکوره بها || ( ۶ ) در نسخها کرکانه بالف || ( ۷ ) در تقویم از اقلیم ششم ||

- اسفیجاب • مط • مچ له • از شاش •
- آسروشنه • ق • ما • من قواعد ماوراءالنهر •
- شاوگت • ق ل • ما ی • از شاش •
- آسبانیکت • ق ل • م • از بلاد اسفیجاب •
- خُجند • ق له ما اله • برگذار سنجون •
- خُواقند • ق • سب • از فرغانه •
- تُکُت • ق • مچ • قصبه تاشکند است •
- تِرُمذ • ق • لزه • بر جیحون •
- أخسیدکت • ق • سب اله • قصبه فرغانه •
- کاسان • ق • سب یه • بلدة وراء الشاش •
- قُبا • ق • م • از فرغانه •
- فَرغانه • ق • سب ک •
- روس • ق • م • محرک •
- خُتَن • ق • م •
- چاچ • ق • م • شاش است •
- تَدَت • ق • م •
- خاجو • ق • م • [ از شمال چین • ]
- سَوکجُو • ق • م • از چین شمالی •
- سکھاس • ق • ل • لطی •
- مهری • ق • ل • از ختا •
- نَشوی وهی نقیجوان • ق • ل • لطح • از ازلان •
- کُشانیه • ق • ل • از سغد سمرقند •
- پرومان • ق •
- شهر نھاس • ق •
- رقان • ق •
- کبس • ق •
- آبروق [ از بلاد روم • ]
- اُقسوس • ق •
- بسطه • از اعمال جیان در اندلس •
- کوبا • ق • [ کوتایا از بلاد روس • یا کوبان از صرو • ]
- سُتسین • ق •
- خُتلان • ق • [ وهی رخس - شف صفحه ۴۳ • ]
- مخلاط • ق •
- روم • ق •
- شامش • ق • [ جزیره شامس که گذشت • ]
- شایب • ق • [ شلب از اندلس • ]
- سَنقریه • ق • از مغرب •
- قَبْره • ق • از اندلس •
- قسطلول • ق • [ قسطلیون از اقلیم سادس • ]
- سورقه • ق •
- مرغزا • ق • [ مارغا بحیره ایست قریب آبسگون • ]
- سقطیسه • ق •
- بَطَلیدوس • ق • ل • از اندلس •
- شهر والد • ق • [ مدینه ولید از اندلس • ]
- مُرسیه • ق •
- دانیه • ق •
- سالم • ق •
- سرقسطه • ق •
- نوقاب • ق • [ نوقات - از بلاد روم • ]
- سروش • ق • ل • از ارمینیه •

( ۱ ) در تقویم بضم نای اول و فتح کاف - و در معجم البلدان بفتح نای اول و ضم کاف • و در [ ۵ ] بنکت  
 (بکسر با و فتح کاف و نای منگنه) و این نیز شهره است از شاش • و در معجم البلدان بنکت ( بنای فوقانی ) نیز  
 نوشته و این شهره است از شهرهای اشتهیخ من سغد سمرقند ( ۲ ) در نسخها منقره ( ۳ ) نام این شهر گذشت ۱۱

اقلیم ششم \*

جلیقینه • کسا • مو • قاعده الجلائقه از اندلس •  
 بذبلمونه • کدیه • مهیه • از اندلس •  
 بُردال • ل لیه • مدیه • از بلاد فرنج •  
 کُندریه • م ل • م م • ایضا •  
 بذبویه • صبا • مد •  
 بیزه • صبا • مر • از شمال اندلس •  
 برشان • م • مه •  
 ابزوه • ط • از بلاد قسطنطنیه •  
 بوزنطیا یعنی قسطنطنیه • نط • مه •  
 کلسونه • س ل • موک •  
 سفوب • سه • مز • از سواحل روم •  
 هرقله • سزک • مول • از روم •  
 اماسیده • نزل • د • من الرّوم •  
 سامسون • سطک • موم • از سواحل روم •  
 فریضة الرّوم • عدل • مو •  
 سریر الکن • م • مد • قریب باب الابواب •  
 بلنجر • مک • مول • دارالملک خوز •  
 کوش • نزا • مو • از سواحل بحر الازق •  
 بندقی کنت • صول • مر • از ترکستان •  
 طراز • صط • اله • من حد بلاد التّرك •  
 فاراب • م ل • .. از بلاد ترک •  
 شایج • ق ل • مد • از بلاد طراز •  
 المالیق • ق ب ل • مد •  
 اوزکند [ بوزکند ] • ق ب • مد • از بلاد ترک •  
 کاشخه • قول • مد • از قواعد ترکستان •

ازمن کلوزان • قوا • مو •

قتالغ • م • مد •

بیسمن بالغ • عدا • مد •

قراقروم • .. کوه از ترکستان •

خان بالغ • .. قاعده ختا •

ابولده • ؟ •

اشت • ؟ •

انطرخت • ؟ •

فرتنه • ؟ • [ قوریه از اندلس • ؟ • ]

تطلیه • ؟ • [ تطیله • ؟ • ]

اسفوت • ؟ • [ سذوب • ؟ • ]

سامون • ؟ • [ سامسون • ؟ • ]

قسطنونیه [ کستمونیه ] • من نواحی الرّوم •

طرابزون [ که گذشت ] •

جنده • ؟ • [ جنوه • ؟ • ]

عموره • از اندلس •

کنبرویه [ که گذشت ] •

برشان [ که گذشت ] •

بلنجر • ؟ • [ بلنجر • ؟ • ]

جاباسا •

دشت قبیچاق •

اقلیم هفتم \*

جزیره طبا یا • ؟ •

شفت یا قو • یط • مطج • علی حد اندلس •

مقچی • نج لر • ق • قریب بحر بنطس •

اقجا کرمان • نه • ق • از باغار •

( ۱ ) محتمل که کستمونیه باشد از نواحی روم • ( ۲ ) در تقویم از اقلیم هفتم • ( ۳ ) در اکثر نسخها قراقوم - و این ناحیه است از خوارزم من الاقلیم الثالث • ( ۴ ) شفت در برهان قاطع و غیره •

قورقور \* سهل \* ق \* من بلاد آاص \*  
 كفا \* سر \* ق \* ق \* فرضة القمر \*  
 صلغات \* سر \* ق \* ق \* وهو قمر \*  
 طرئو \* نزل \* ق \* من بلاد الولاق \*  
 بلر \* ص \* ق \* ق \* وهي بلغار از ساحل بحر  
 اتل است \*  
 ارق \* ع \* ق \* مع \* ق \* فرضة على بحر الارق \*  
 صراى \* نه \* ق \* مع \* ق \* قاعده بلاد برکه \*  
 الاکک \* نه \* ق \* مط نه \* از بلاد صراى \*  
 نهان ( ؟ ) درياى خزر \*  
 وسط بحيره اول جیحون \*  
 باطق ؟ \*  
 بجهت ؟ \* .. .. از بلاد ترک است \*  
 مقلب \* .. .. از بلاد روم است \*  
 مشقه \* از بلاد مقابله بر کنار دريا \*  
 طبر ؟ \*  
 مرقه ؟ \* [ هر قله که گذشت ؟ ] \*  
 ارق \*  
 کلک ؟ \*  
 صارى کرمان \* .. .. از بلغار و ترک \*  
 مقابله \*  
 جابلق \* باقصى المغرب \*  
 \* بلاد خارج از اقاليم سبعة \*  
 کنار بحر اوقيانوس \* ع \* ق \* ل \*  
 ماري کرمان ؟ \* [ صارى ؟ ] \*  
 صوداق \* بر کنار بحر بنطس \*

جزاير اردوجرد ؟ \*  
 جزاير بودن ؟ \*  
 [ است \*  
 جزاير قونى \* ظاهرا جزاير تولي که تصحيف کرده  
 نهانگ ( ؟ ) بحر اوقيانوس \*  
 طائيه \* .. .. گويند در بحر محيط است و گويند  
 مستقل بمحيط است \*  
 بوز \* شهره است نزديک بظلمات \*  
 نبة الارض \* ص \* ق \*  
 منتصف معمره \* ص \* ق \*  
 وسط بحر مانوس ؟ \* لوه \* ق \*  
 اقاصى بلاد برقانيا \* لوك \* ناک \*  
 مقابض طانانيس \* لونه \* س \*  
 مقابض طمانيش \* سرا \* ندا \*  
 مواضع برنيانطيس \* برنه \* نه \*  
 مواضع يسمى نابلوس \* برمه \* نزا \*  
 نواحى برطانيا صغرى \* بح \* ن \*  
 وسط بلاد برطانيا کبرى \* برک \* نو \*  
 وسط برطانيا صغرى \* لط \* سا \*  
 اقاصى شمال برطانيا صغرى \* لط \* س \*  
 جزاير يسمى انودر ؟ \* لط \* س \*  
 جزاير يسمى تولي \* ک \* س \*  
 اقم من الصقابه \* ک \* ل \* س \* لا يعرفون \*  
 بعضه اطراف مقابله \*  
 غير مسکون \*  
 آخر ما يکون \* .. عرض تسعين \* لجميع البروج  
 فيه طلوع و غروب \*

( ۱ ) بکسر قاف اول و را و سکون قاف دوم و کسوراي دوم \* [ ک ] فرقز || ( ۲ ) در تقويم نيز ارق بجاي ارف  
 ( بغا ) و نبطش بجاي بنطس نوشته || ( ۳ ) [ د ] نهانه يا نهانه ؟ \* در [ ک ] نيست || ( ۴ ) همچنين  
 در معجم البلدان در نسخها و در برهان قاطع و مدار الافاضل و جزآن جابلقا || ( ۵ ) در نسخها صوداد بدل ؟ ||  
 ( ۶ ) در چند نسخه رودجرد || ( ۷ ) در چند نسخه لوه ||

### شناختِ دوری شهرها \*

طول و عرضِ دو شهر بدست آرند - فزونی هر یک در خویشتن ضرب کنند و حاصل را که  
 مجذور و مربع و مال خوانند نگاه دارند و هر دو مجذور را فراهم ساخته جذر آنرا بدید آرند \* ( و جذر هر  
 عدد عددی است هرگاه آنرا در خودش ضرب کنند آن عدد بهم رسد \* ) آن جذر را در پنجاه و شش  
 کروه و دو ثلث که اندازهٔ یک درجه است نیز پسینان و در شصت و شش کروه و دو ثلث بروش  
 ببینان ضرب نمایند \* حاصل دوری آن دو شهر باشد از یکدیگر \* و اگر دیگرگونگی پهنای طول  
 یا عرض باشد زیادتی را در اندازه ضرب کنند شناسایی بدست آرند \* و آنکه طول و عرض هر دو  
 برابر بود صورت نگیرد و این آگهی از راست خط برگردد \* و در کجی لحنی تفاوت رود - و ابو زحل  
 بیرونی نیز تخمین دوری باب برگرفته و خمس حاصل برافزاید \*

### ۱۰. نیرنگی جا \*

در خط استوا همگی اختر را بر آمدن و فرو شدن باشد و زمان هر دو برابر باشد \* همواره روز و شب  
 دوازده ساعت \* و گردش فلک دویبی \* آفتاب اولی حمل و میزان بر سمت راست بگذرد و ذات  
 ظلین باشد و درین دو زمان که در معظم معموره اعتدال هوا است آنجا نهایت گرمی بود و شاخص  
 سایه را سایه نماید \* چون از اولی حمل در گذرد بشمال گراید سایه جنوبی گردد و هرگاه از اولی میزان  
 گذاره کند بجنوب شتابد سایه شمالی \* و سالی هشت فصل باشد - در تابستان از اولی حمل تا پانزدهم  
 درجه ثور و از اولی میزان تا پانزدهم درجه عقرب - و دوزمستان از اولی سرطان تا پانزدهم درجه اسد و از  
 اولی جدی تا پانزدهم درجه دلو و بانقلابِ سرطانی در آفتاب سایه گرمی افزاید و اینجا سر آغاز زمستان \*  
 و در ربیع از شانزدهم اسد تا آخر سنبله و از شانزدهم دلو تا پایان حوت \* و در خریف از شانزدهم ثور تا آخر  
 جوزا و از شانزدهم عقرب تا آخر قوس \* پور سینا و برخی دانش اندوزان بر آنند که اعتدال بقاع این  
 سوزمین از آنکه فصول در سردی و گرمی با هم نزدیک آفتاب بر سمت راس بسیار درنگ نکند و فخر  
 رازی و گروه چهارم کشور برگزینند و چنان برگذارند اگرچه آفتاب بر سمت راس کمتر درنگ کند  
 لیکن بیش از بیست و سه درجه و کسری دور نشود و ما می بینیم که در شهرهای که غایت ارتفاع  
 آفتاب کمتر از ارتفاع خط استوا است مانند خوارزم که ارتفاع اولی سرطان هفتاد و یک درجه است به  
 پنج درجه کمتر از ارتفاع خط استوا مردم از گرمی در آزار و در خط استوا زمستان و چون پنج درجه  
 ارتفاع در آن بیش است باید که زمستان خط استوا گرمتر از تابستان خوارزم باشد چه جای تابستان  
 آنجا \* و رنگ و بوی رنگین که نزدیک بخط استوا بنگاه دارند یارو \* و گفتار هواخواهان یکدیگر

( ۱ ) این دو فصل در [ ش ق ۱ ] بیش از فصل در غول معموره ( صفحه ۲۲ ) نوشته \* در [ ک ] نیست \*

( ۲ ) این عنوان در [ ش ف ] نیست \* ( ۳ ) [ ه ] نظم \*



بسیار. حق آنست که اعتدال (بمعنی تشابه احوال) در خط استوا افزون و سختی گرمی از جهت تشابه  
 قدر محسوس ندارد چه احساس هر محسوس که پیهم باشد کم نیرو و آنچه از پس ضد دریا بند بیشتر  
 نمودار گردد و (بمعنی تکافؤ حوارت و بزودت) ناپیدا پس بر نخستین گذارش سخن شیخ درست باشد  
 و بر دوم گفتار امام و هر جا که معادل النهار و قطب او بر سمت راس نبود آنرا از آفاق مائمه شمردند و آن  
 ۵ باعتبار خواص پنجگونه بود. نخست عرض کمتر از میل کلی - دوم برابر میل کلی - سیوم افزون از و کمتر  
 از تمام آن - چهارم مساوی تمام میل کلی - پنجم زیاده از تمام آن و از نود درجه کمتر در نخستین آفتاب دو  
 بار بع سمت الراس گذرد از اول حمل تا سرطان و از اول سرطان تا میزان و اینجا هم ذات ظاین باشد \*  
 و در دوم یکبار در سرطان \* در اینجا و در باقی که آفتاب بر سمت الراس نگذرد سایه شمالی \* و آنجا که  
 قطب معادل النهار سمت الراس بود آنرا عرض تسعین گویند و گردش فلک رحوی - و شبانه روزی  
 ۱۰ یک سال باشد چنانچه لخته گذارده آمد \* همانا ظالماتی که زبان زده عوام است همین شبها است \*  
 نقطه مشرق و مغرب و شمال و جنوب از هم جدا نگردد \*

برخی معموره را سه قسم ساخته. خط استوا تا جائی که عرض برابر میل کلی بود \* باشندگان آنجا را  
 سودان گویند از آنکه آفتاب بر سمت راس ایشان نابد و از تیش تنها سایه نام و موها جعد شود \* و نزدیکان  
 خط استوا را زنگیان خوانند - سخت سیه باشند در خور بیکر مردم نمایند \* و گروهی که نزدیک میل کلی  
 ۱۵ بنگاه دارند کم سیاه و قامتها و طبعها با اعتدال مایل بسان هند و یمن و بعضی مغاربه عرب \* و جائی که  
 عرض برابر میل کلی نامحاذی بذات الفعش کبری - رنگ ساکنان مایل بسفیدی و از آنکه خورشید  
 بر سمت الراس نتابد و بس دور نگردد تنها روی در اعتدال دارد مانند چین و ترک و خراسان و  
 عراق و فارس و شام \* و ازین گروه هر کدام که بنگاه او بجنوب نزدیکتر در زبرکی تمامتر از آنکه بمنطقه البروج  
 و گذرگاه خمسة متحیره قریب \* و هر کجا ازین قریب خاور تفرسندتر \* و در آنکه نزد باختر نرمی  
 ۲۰ بیشتر از کار بزرگ بر نیاید \* و جائی که برابر بذات الفعش کبری مانند صقالبه و روس و از آنکه از  
 منطقه البروج دور و از گرمی آفتاب کم بهره سرما چیره دستی کند و تری افزون و مواد نضج نیابد و رنگها  
 سفید و موی سرخ و فروهشته و اندام نرم و خوبی درشت و طبیعت بدی گرای \*

هرمس الهرامسه زمین را هفت بخش گردانیده هر گوشه دوائر هفتگانه - یک در میان و دیگری  
 گرد آن - نخست از طرف جنوب هندی کشور | دوم عرب و یمن و حبش | سیوم مصر و شام و مغرب |  
 ۲۵ چهارم ایران | پنجم روم و صقالب و فرنگ | ششم ترک و خزر | هفتم چین و ماچین و ختن و تبت  
 گویند نوح ریح مسکون را بدرازی سه بهره کرد \* جنوبی را بحام داد - و آن زمین سیاهان

( ۱ ) [ ش ] تکافوی || ( ۲ ) [ ص ] سرطان || ( ۳ ) [ ش ] زمانه || ( ۴ ) [ د ] در خود

مردم بیکر نمایند ؟ || ( ۵ ) [ د ] موی سرخ و فرید اندام و نرم الهی ||

و تازیان را است \* و شمالی بیاض است سبز - درو سفیدان و سرخ چهرگان باشند \* و میانی بسام -  
 درو گندم گونان بسر بوند \* فریدون قلمرو را به پهنای سه قسم کرد - شرقی بتور داد و غربی بسلم و میانه  
 بایرج \* برخی یونانی مسکون را از مصر بر پهنای دو بهره کرده اند - خاور را ایسیا خوانند - باختر را دریای  
 شام \* در بخش ساخته جنوبی را اوبیه نامند و آن بنگاه سیاهان \* و شمالی را اورتی - سفیدان  
 و سرخ نامان در \* نیمه ایسیا را بر آریس از زاویه میان شرق و شمال تا نیمه طرف جنوب \*  
 بدو بخش کردند \* میان سوکم و بیرون بیش \* میانه را ایسیای خورد گویند و آن ایران زمین و حجاز  
 و یمن و حوزانست <sup>(۱۲)</sup> بیرون را ایسیای بزرگ و آن چین و ماچین و هند و سند \* و طایفه برگذارند  
 هندی حکیم بخش ربع مسکون بر صورت سه در سه نهاده - جنوبی (دکن) و آن زمین تازیانست - و  
 شمال (اوتر) ترکان را ست و شرقی (پورب) اهل چین و ماچین - غربی (پچیم) مصر و بربر - و  
 زاویه میان شرق و شمال (ایسان) خطا و ختن \* و مابین شمال و غرب (بابب) روم و فرنگ - میان \*  
 غرب و جنوب (فیرت) قبط و بربر و افریقه و آنداس \* و میانه را سده دیس خوانند \* و این گذارش  
 برین ترتیب در هندی نامها بنظر در نیامده و دانش گرایان این بوم برگذارند \*

• مراتب اعداد •

اینم (بکسر مجهول همزه و سکون یای تهنانی و فتح کاف و سکون میم) یک رقم - و آن از ربع  
 تا نه باشد \* دس (بفتح دال و شین منقوط) در رقم - از ده تا نود و نه \* شست (بفتح شین منقوط و نای  
 فوقانی) سه رقم - از صد تا نهصد و نود و نه \* سهستر (بفتح سین و ها و سکون سین مشدد و فتح را)  
 چهار رقم - از هزار تا نه هزار و نهصد و نود و نه \* آیت (بفتح همزه و ضم یای تهنانی مشدد  
 و فتح نای فوقانی) پنج رقم - و آغاز او از یک آیت است که ده هزار است تا نه آیت و نه هزار و نهصد  
 و نود و نه \* انش (بفتح لام و سکون کاف و فتح شین منقوط - عامه لک گویند) شش رقم - از یک  
 لک که ده آیت است تا ده لک و نه آیت و نه هزار و نهصد و نود و نه \* پریت (بفتح یای فارسی  
 و سکون را و ضم یای تهنانی و فتح نای فوقانی) هفت رقم - از یک پریت که ده لک باشد تا نه  
 پریت و نه لک و نه آیت و نه هزار و نهصد و نود و نه \* کوت (بضم مجهول کاف و سکون واو  
 و فتح نای فوقانی هندی) هشت رقم - و عامه کرور خوانند - از یک کوت که ده پریت باشد تا نه  
 کوت و نه پریت و نه لک و نه آیت و نه هزار و نهصد و نود و نه \* آرد (بفتح همزه و سکون را و ضم با  
 و فتح دال) نه رقم - از یک آرد که ده کوت بود تا نه آرد و نه کوت و نه پریت و نه لک و نه آیت \*  
 و نه هزار و نهصد و نود و نه \* ابع (بفتح همزه و سکون با و فتح جیم) ده رقم - از یک ابع و آن ده

( ۱ ) همچنین در [۵] \* [شش] درزی \* [۵] اورتی \* و غرض مصنف یورپ باشد \* ( ۲ ) همچنین در  
 نسخها \* [۵] خراسان \* ( ۳ ) [۵] بربر و میان جنوب و مشرق اکتفی و اندیس \*

اريد باشد تا نه ايج و نه اريد و نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت و نه هزار و نهصد و نود و نه \*  
 كهرب ( بفتح كاف و هاءِ خفي و سكونِ را و فتحِ با ) يازده رقم - از يك كهرب كه ده ايج باشد تا نه  
 كهرب و نه ايج و نه اريد و نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت و نه هزار و نهصد و نود و نه \* نكهرب  
 ( بكسر نون و سكونِ كاف و هاءِ خفي و سكونِ را و با ) دوازده رقم - از يك نكهرب كه ده كهرب باشد  
 \* تا نه نكهرب و نه كهرب و نه ايج و نه اريد و نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت و نه هزار  
 و نهصد و نود و نه \* مهپدم ( بفتحِ ميم و ها و الف و باي فارسي و سكونِ دال و فتحِ ميم )  
 سيزده رقم - از يك مهپدم كه ده نكهرب باشد تا نه مهپدم و نه نكهرب و نه كهرب و نه ايج و نه اريد  
 و نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت و نه هزار و نهصد و نود و نه \* سنكه ( بفتحِ  
 سين و نونِ خفي و فتحِ كاف و هاءِ خفي ) چهارده رقم - از يك سنكه كه ده مهپدم باشد تا نه  
 ۱۰ سنكه و نه مهپدم و نه نكهرب و نه كهرب و نه ايج و نه اريد و نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت  
 و نه هزار و نهصد و نود و نه \* جلده ( بفتحِ جيم و لام و كسرِ دال و هاءِ خفي ) پانزده رقم - از يك  
 جلده كه ده سنكه باشد تا نه جلده و نه سنكه و نه مهپدم و نه نكهرب و نه كهرب و نه ايج و نه اريد و  
 نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت و نه هزار و نهصد و نود و نه \* انتي ( بفتحِ همزه و نونِ خفي  
 و كسرِ قاي فوقاني و فتحِ باي تحتاني ) شانزده رقم - از يك انتي كه ده جلده باشد تا نه انتي  
 ۱۵ و نه جلده و نه سنكه و نه مهپدم و نه نكهرب و نه كهرب و نه ايج و نه اريد و نه كوٹ و نه پريت  
 و نه لك و نه آيت و نه هزار و نهصد و نود و نه \* مدده ( بفتحِ ميم و كسرِ دال مشدده و هاءِ خفي )  
 هفده رقم - از يك مدده كه ده انتي باشد تا نه مدده و نه انتي و نه جلده و نه سنكه و نه مهپدم و نه  
 نكهرب و نه كهرب و نه ايج و نه اريد و نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت و نه هزار و نهصد  
 و نود و نه \* پرارده ( بفتحِ باي فارسي و را و الف و كسرِ را و سكونِ دال و هاءِ خفي ) هزده رقم -  
 ۲۰ از يك پرارده كه ده مدده باشد تا نه پرارده و نه مدده و نه انتي و نه جلده و نه سنكه و نه مهپدم  
 و نه نكهرب و نه كهرب و نه ايج و نه اريد و نه كوٹ و نه پريت و نه لك و نه آيت و نه  
 هزار و نهصد و نود و نه \*

همگي عدد پايها نزد برهمن از هزده برنگذرد \* نخستين را كه براي آحاد است ايكم گویند  
 و باقي عشرات اند \* و بفزونتي يك رقم نامي جداگانه گيرن چنانچه نگاشته آمد بخلاف برنالي  
 ۲۵ مركبات \* داخل اين پايها چنانچه پانزده از دوم برشده نند - صد و دوازده را از سيم - و برين قياسي \*  
 و چنين يارده پايه افزوده بيست و نه برگذارند و شش پايه را نام نهاده باقي را بنركيب برگفته

شود چنانچه از نگاشته پیدائی گیرد- ایکم \* دشم (بفتح میم) \* شتم \* سهسرم (بفتح میم) \* دش سهسرم \*  
 لکم (بفتح لام و کسر کاف مشدد و های خفیف و فتح میم) \* دش لکم \* کوتم (بفتح کاف و سکون و او و کسر نای فوقانی هندی و فتح میم) \* دش کوتم \* کوتم شتم \* کوتم سهسرم \*  
 دش کوتم سهسرم \* کوتم لکم \* دش کوتم لکم \* کوتم کوتم \* دش کوتم کوتم \* کوتم کوتم شتم \* کوتم کوتم  
 سهسرم \* و مضمون این مراتب همانست که در پیشین روش گذارش یافت \* دش کوتم کوتم سهسرم \*  
 نوزده رقم از یک \* دش کوتم کوتم سهسرم که ده کوتم کوتم سهسرم باشد تا نه دش کوتم کوتم سهسرم  
 و نه کوتم کوتم سهسرم و نه کوتم کوتم شتم و نه دش کوتم کوتم و نه کوتم کوتم و نه دش کوتم لکم و نه  
 کوتم لکم و نه دش کوتم سهسرم و نه کوتم سهسرم و نه کوتم شتم و نه دش کوتم و نه کوتم و نه دش  
 لکم و نه لکم و نه دش سهسرم و نه هزار و نهصد و نوک و نه \* کوتم کوتم لکم \* دش کوتم کوتم لکم \*  
 کوتم کوتم کوتم \* دش کوتم کوتم کوتم \* کوتم کوتم کوتم شتم \* کوتم کوتم کوتم سهسرم \* دش کوتم کوتم  
 کوتم سهسرم \* کوتم کوتم کوتم لکم \* دش کوتم کوتم کوتم لکم \* کوتم کوتم کوتم \* و این مراتب  
 بهمین نسبتین نقط تا آخر برافزاید \*

و یونانی حکیم از یک تا نه مراتب اعداد سازد ایکن سه سه را دور گوید از یک تا نه آحاد -  
 و از ده تا نود عشرات - و از صد تا نهصد مآت - و این را دور اول خواند \* و از هزار تا نه هزار آحاد  
 الوف و از ده هزار تا نود هزار عشرات الوف و از صد هزار تا نهصد هزار مآت الوف - و این را دور ۱۵  
 دوم نام کند \* و همچنین در سه دور لفظ الوف برافزودن آید چنانچه دور ثالث را آحاد الوف  
 الوف گوید یعنی هزار هزار تا نه هزار هزار \* و سپس عشرات الوف الوف باشد یعنی ده هزار تا نود  
 هزار هزار \* پس مآت الوف الوف باشد یعنی صد هزار هزار \* و سر آغاز دور رابع آحاد الوف الوف  
 الوف باشد \* و همچنین در دیگر مراتب \* و جمله سه نام بیش نبود - آحاد - عشرات - مآت - و آنکه  
 در کهن نامهای این روش از هندی حکیم برگذارند همانا در ترجمه دیگرگونگی رفته \*  
 ۲۰

**جهات**

نزد این گروه جهات را دسا گویند (بکسر دال و سین و الف) و دگ نیز خوانند (بکسر دال  
 و سکون کاف فارسی) و ده برگذارند \* و برای هر کدام خداوندی از قدسی نفوس برشمردند و آنرا  
 دگ پال نامند (ببای فارسی و اندک و لام) چنانچه در جدول نگاشته آید \*

( ۱ ) کوتم = ۱۰۰۰۰۰۰۰ \* ( ۲ ) دش کوتم کوتم سهسرم = ۱۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ یعنی بیازده  
 پایها افزون از کوتم ( ۳ ) یعنی بیست و نهم پایه از ایکم = ۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰

## • جدول •

جهت	اعراب	ترجمه	خداوند	اعراب
پورب	بضم یای فارسی و سکون واز و فتح را و با *	مشرق	اندر	بکسر همزه و نون خفی و سکون دال و را *
آگنه	بهمزه و الف و سکون کاف فارسی و کسر مجهول نون و سکون یای تختانی *	میان جنوب و مشرق	اگن	بفتح همزه و سکون کاف فارسی و کسر نون *
دچمن	بفتح دال و کسر جیم فارسی مشدد و های خفی و نون مشهور به دکن *	جنوب	جم	بفتح میم و جیم *
نیرت	بفتح نون و سکون یای تختانی و فتح را و کسر تایی فوقانی *	میان جنوب و مغرب	نورت	بکسر نون و فتح را و ضم رای دوم و کسر تایی فوقانی
پچیم	بفتح یای فارسی و کسر جیم فارسی مشدد و های خفی و فتح میم	مغرب	وزن	بفتح وار و ضم را و فتح نون *
بابیدی	ببا و الف و کسر یای تختانی و با و فتح یای تختانی مشهور به باب *	میان مغرب و شمال	باب	ببا و الف و ضم یای تختانی *
آنر	بضم همزه و فتح تایی فوقانی مشدد و را *	شمال	گدیمر	بضم کاف و کسر مجهول با و سکون یای تختانی و را
ایسانی	بکسر همزه و سکون یای تختانی و سین و الف و کسر نون و سکون یای تختانی *	میان شمال و مشرق	ایسان	بفتح نون *
لوردهو	بضم همزه و سکون واد و را و ضم دال و های خفی و فتح واد	فوق	برمهیا	بفتح با و سکون را و فتح میم و های خفی و الف
آده	بفتح همزه و دال و های خفی	تحت	ذام	بنون و الف و فتح کاف فارسی

و برخی میان بالا و پائین را جهت برگرداندن و بازده برشمردند و خدبو اوز را رتر برگویزند \*

### • جانداران

گذارش آن دقتها برتابد و لیکن لحنی برمیگوید \* آدمی \* حال او برخی نداشتند آمد \*

آن مایه ذکر کردی که در خوبی مردم از این سوزمین یافتند شود در جزآن کمتر نشان دهند - وجهه شناسان

روزگار چون بهندی کرده درنگرد بدن باستانی گذارش ( که هر یک از زبان نوع است منحصر

در فرد ) بگردند \* یک از فزونی بزرگی باز در تکلیف و دیگر به بسیزی گران برآید \* اگر چشم

انصاف کنونی برگزیند یا کس در زبان ایندوست این مملکت بخنداجوان دیگر تقابیم نمائند و در

آوردن دشمن درست نهایی درونی کم \* کار آفرینی و مربوهای و جان نثاری و حقیقت برزی خاصه

در زمان ناکامی و پرستاری و خدمت نفرزشی و دیگر خودی ای گرامی بی اندازه \* و بسا سنگین دلان

اهلین جگر بی ابرم باشند که بخیرال که نام چیزه بجهان شکوی بر خیزند \* و ازین فرشته خوبی درند آفا \*

شگرف افسانها برگزیند \*

حکیم نذدی نوزک سعادت گزای را چهارگونه برشمرد و آنرا چارگون گوید ( بحییم فارسی

و تلف و را و فتح با و سکون را و تاج نون ) \* برآهن ( بفتح با و را و الف و سکون ها و فتح میم و

نون ) و امروز به برهن زبان روزگار \* چمنوی ( بفتح جیم فارسی و های خفی و کسر تابی فونذی

مشدد و را و سکون یای توتانی ) - و درین زمان بکهنوی مشهور \* ویش ( بفتح دار و سکون یای

تختانی و فتح شین منقطه ) و به بیس شهرت دارد \* شونر ( بضم صجهول شین منقطه و

سکون دار و دل و را ) و این آن سوندر برگزیند \* و جز اینها مایه برگویزند ( بفتح میم و کسر صجهول

لام و سکون یای تختانی و فتح جیم فارسی مشدد و های خفی ) \* در سر آغاز آفرینش از دهن

برها نه نختی حال او کفاه آمد نخستین بیدارش گرفت - و از باز درمین - و از زبان سیومین - و از

با چهارمین - و نتیجین از کار کام دهین \* و همان نام بر فزان اینان گذارش یابد \*

شش چیز را بیشتر برهن دانند - خواندن بید و دیگر علوم - و آموزش دیگران - و جایگ کردن

( بحییم و الف و کاف فارسی ) بنی برای دیوانها نقد و جنس دادن - و دیگرانرا بران داشتن - خیر

دادن - و خیر گرفتن \* و کهنوی آن شش سه کذ - خواندن - جایگ کردن - خیر دادن - و خدمتگاری

برهن - و پاسپانوی عائم و گرفتن دست - بر آن - و نگاهداری دین - و تازان گرفتن از بدکار و اندازه آن

نگاه داشتن - و سزا در خور نمودن و زراعت و ختن و نیای خرج کردن - و نیل واسپ و کار و بندگان خدمتگذار را

تیمارداری کردن - و نیجا آویزش نمودن - و ناخواستن از مردم - و اعتبار افزودن نیکوکاران -

( ) [د] نروند (۲) چچین در یک ... در دیگر اسخها درنده (۳) [ش فا] سود (۴) [ا] جایگ کردن

و مانند آن \* و پیش نیز آن سه کار برهن کند لیکن پرستاری و کشاورزی و بازرگانی و گزبانگی و سربازی \* و از هذم آستان تا زناستان ده کار که گفته آمد هر سه کذذ \* سودر را جز نوکری هر سه سزاوار نبود - پوشیده و پس خوردن آنها بیوشد و بخوردن - پیکر فکاری و زرگری و آهنگری و درودگری و سودای نملک و شهد و شیر و ماست و روغن و غله خاص او باشد \* و پنجمین را بیرون ازین دین شمارند چون ترسا و جهود و جز آن \*

گویند از بیوند یکدیگر شانزده قسم صورت گیرند اگر پدر و مادر برهن او را برهن دانند - و اگر مادر کهتری موردهار سکت ( بضم میم و سکون واو و را و دال و های خفی و الف و فتح واو و کسر سین و سکون کاف و فتح تایی فوقانی هندی ) - و مادر بیش آنست ( بفتح همزه و نون خفی و فتح تایی فوقانی و سکون تایی فوقانی هندی ) - و مادر سودر آشاک ( بکسر فون و شین منقوطه و الف و فتح دال ) \* و در ۱۰ پدر و مادر کهتری کهتری گویند - و اگر مادر برهن ( اگر چه نارواست ) آنرا سوت نامند ( بضم سین و سکون واو و فتح تایی فوقانی ) - و مادر بیش مائیس ( بهمیم و الف و کسر مجهول ها و سکون یای تحتانی و فتح سین ) - و مادر سودر آوگر ( بضم همزه و سکون واو و کاف فارسی و فتح ) \* و اگر مادر و پدر بیس - و مادر برهن ( و آن نارواست ) بیدیه ( بفتح با و سکون یای تحتانی و کسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح ها ) - و مادر کهتری ( و آن هم نارواست ) ماکده ( بهمیم و الف و کاف فارسی و فتح دال و های خفی ) - و مادر سودر کن ( بفتح کاف و وا و نون ) \* و پدر و مادر سودر سودر - مادر برهن ( و آن نارواست ) چندال ( بفتح جیم فارسی و نون خفی و دال هندی و الف و فتح لام ) - و مادر کهتری ( و آن هم نارواست ) چمتا ( بفتح جیم فارسی و های خفی و تایی فوقانی و الف ) - و مادر بیس آوگر ( بهمزه و الف و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح کاف فارسی و وا ) \* همچنین دیگر فروع برآوردند و هر کدام را در رسم و پرستش تفاوت بر نهاده اند ۲۰ و هر یک را به نسبت جا و پیشه و بزرگی نیان شاخها بر شده و شماره آن بگفت درنگنجد \*

برهن بملاحظه چهار بید چهار گونه است و هر گروه کتاب خاص برخوردار \* رگ بید را بیست گونه - و جبر بید را هشتاد و شش - و سام را بهزار - و انورین را به پنج \* و بشماره هر یک خاصان او منقسم \* و نیز برهن باندبار کار کرده گونه باشد - ۲۱ ( بکسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح واو ) - من ( بضم میم و کسر نون ) - دوج ( بضم دال و کسر واو و فتح جیم ) - راجا ( برا و الف و جیم و الف ) - بیش ( بفتح با و سکون یای تحتانی و فتح شین منقوطه ) - سودر ( بضم سین و سکون واو و دال مشدده و فتح را ) - بدالک ( بکسر با و دال هندی و الف و فتح

( ۱ ) [۵] زمان با زبان \* [د] تا زمان پسین \* در دسترسها زانر ( ۲ ) [د] دیسو - و بیان عرب موافق آن ۱۱

- لام و کاف ) - پش ( بفتح بای فارسی و ضم شین منقوط ) - مایچه ( بفتح میم و کسر مجهول لام و سکون بای تختانی و فتح جیم فارسی مشدد و های خفی ) - چاندال ( بضم ناری و الف و نون خفی و دال هندی و الف و فتح لام ) \* نخستین برای خود هم کند نه برای دیگری و خیر کند و نگیرد و آمورد و نیاموزاند \* درم هم برای دیگران هم کند و خیر هم گیرد و آموزند \* سیوم خداوند دوازده صفت - شش مذکور - و بردباری - و نگارداشتن حواس پنجگانه از نابایست - و بیمناک نبودن در ریاضت - و گزیدن بدانچه بید برگردد - و جان نشکرده - و هیچ چیز را بخود نسبت ندادن \* چهارم کرد کهنی پیشه کند \* پنجم کردن پیش برگزیند \* ششم روش سودر برگیرد \* هفتم آئین گزیند شعار سازد و در بدر کرده و به بزرگ و فرومایه در آمیزد \* هشتم بدان چاربا نیت را از بار ندادن \* نهم بآئین مایچه در آید \* دهم نکویدندار - مردار خوار \*
- کهنی بردگونه باشد - سورج بنسی ( بضم سین و سکون وار و فتح را و سکون جیم و فتح \* ۱۰ با و نون خفی و کسر سین و سکون بای تختانی ) و سوم بنسی ( بضم مجهول سین و سکون وار و فتح میم ) - نخستین را از نژاد آفتاب دانند \* گویند بشواش برهما برنجه پدید آمد ( بکسر با و نون خفی و کسر جیم فارسی و های خفی ) و ازو کشپ ( بفتح کاف و شین مشدد منقوط و فتح بای فارسی ) - و ازو آفتاب طراز پیدانی گزیت - و ازو بیوسونه من ( بفتح با و سکون بای تختانی و فتح زاد و سکون سین و فتح وار و تایی فوقانی و های خفی و هم و ضم نون ) - و ازو آکبالک ( بکسر همزه و فتح کاف \* ۱۵ مشدد و های خفی و با و الف و ضم کاف ) \* از راه بینی به عطسه پدید آمد و نژاد پس سلسله زایدن سر آغاز شد \* و ازین گروه سه کس فرمانروای عالم گشتند و بر هفت اقلیم دست چیرگی برکشادند - راجاسگر ( بفتح سین و کاف فارسی و را ) - راجا کپترانگ ( بفتح کاف و های خفی و فتح تایی فوقانی هندی و وار و همزه و نون خفی و فتح کاف فارسی ) و راجا رگه ( بفتح را و ضم کاف فارسی و های خفی ) \* و دومین را از فرزندان ماه شمرد \* از برهما سر پیداشد ( بفتح همزه و سکون تایی فوقانی و کسر را ) و \* ۲۰ از چشم راست او ماه خرامش نمود \* و ازو عطار و ازو سر آغاز تواند شد \* و در اس زمین میان بعالمگیری اختصاص گرفتند - راجا جدشتر ( بضم جیم و کسر دال و سکون شین منقوط و فتح تایی فوقانی هندی و را ) و راجا سنانک ( بکسر سین و نون و الف و کسر نون و فتح کاف ) \* و کهنی از بانصد قوم \* تجاوز است و آنچه و در این آفتاب دارند و در زده پس معتبر \* و امروز از کهنی نشانی پیدا نیست - برخی از نژاد آن سپاهگیری را هشتمه بدیگر معاملات افتادند و بزبان روزگار کهنی این گروه را \* ۲۵ گویند - و طایفه شمشیر بر زنده دیگر آن برگداشتند آنها را بزبان عرب راجپوت خوانند و به هزاران قسم منقسم \* چندی که امروز درین دست چاریدن طراز نامور بر میزدند - و آلهوز ( را و الف و فتح



تای فوقانی هندی و های خفی و سکون واو و فتح را ( چندگونه از نوکر و ایمان این الوس شصت هزار سوار و دولت پداده باشند - چوهان ( بفتح جیم فارسی و سکون واو و ها و الف و فتح نون ) چند شاخ شده اند - سونگرا ( بضم سین و سکون واو و نون و کسر کاف فارسی و وا و الف ) - کهنچپی ( بکسر کاف و های خفی و سکون یای تختانی و کسر جیم فارسی و سکون یای تختانی ) - دیورا ( بکسر مجهول دال و سکون یای تختانی و فتح واو و وا و الف ) - هاذا ( بها و الف و دال هندی و الف ) - نریان ( بکسر نون و سکون واو و بها و الف و نون ) \* سپاهی این گروه پنجاه هزار سوار و دولت پداده \* پغوار ( بفتح بای فارسی و نون خفی و واو و الف و وا ) پیشین زمان فرمانروایی هندوستان درین گروه بود - و فراران بودند - امروز دوازده هزار سوار و شصت هزار پداده - جادون ( بجمع و الف و فتح دال و سکون واو و نون خفی ) پنجاه هزار سوار و دولت پداده - بیانی ( ببا و های خفی و الف ۱۰ و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تختانی ) - جاریمه ( بجمع و الف و کسر مجهول وا و سکون یای تختانی و فتح جیم فارسی و های مکتوب ) - جنده ( بفتح جیم و ضم نون و سکون واو و فتح ها و های مکتوب ) و خانزادهای میوات ازین گروه اند - گهلوت ( بکسر کاف فارسی و سکون ها و فتح لام و سکون واو و فتح تای فوقانی ) بیست هزار سوار و سه لک پداده - سیسودیا ( بکسر سین و سکون یای تختانی و فتح سین و سکون واو و کسر دال و یای تختانی و الف ) - چندرارت ( بفتح جیم فارسی و نون خفی و دال و وا و الف و فتح واو و تای فوقانی ) - درشناس این الوس کچوهاهه ( بفتح کاف و سکون جیم فارسی و های خفی و واو و الف و فتح ها و های مکتوب ) بیست هزار سوار و یک لک پداده - سولنکهی ( بضم مجهول سین و سکون واو و فتح لام و نون خفی و کسر کاف و های خفی و سکون یای تختانی ) سی هزار سوار و یک لک پداده - پرهار ( بفتح بای فارسی و کسر وا و ها و الف و فتح وا ) پنج هزار سوار و ده هزار پداده - تونور ( بضم تای فوقانی و سکون واو و نون خفی و فتح واو و سکون واو ) ائنه سلطنت این مرز درین گروه بود - ده هزار سوار و بیست و پنج هزار پداده - بتگوجر ( بفتح با و سکون دال هندی و ضم کاف فارسی و سکون واو و فتح جیم و سکون واو ) ده هزار سوار و چهل هزار پداده \* و هر کدام را ازین چند لک سال نسب نامها در دست و سرمایه بدینش امروز کراگان - و این داستان افزون تر از آنست که بطفیلی گفتار دل ازان و ابرداخته آید \* و همچنین بیس و شصت شاخ در شاخ - چنانچه یک قوم بیس را که بتک گویند ( بفتح با ۲۵ و کسر نون و فتح کاف ) زبان عرف بنیه سراید ( بفتح با و سکون نون و فتح یای تختانی و های مکتوب ) و تازی بقال خوانند - هشتاد و چهار گونه است \*  
 و نیرنگیان حیره انزا و مشه بدیان شگرف و جادوسازان نادیده کار و تهرستان سحراندر جرق جرق -

و چنان کارها بجا آورند که اگر برامات فروزند سانه لوحان بارگاه هستی چه که بسیاری از خردپژوهان  
 زرقانگه پرو فتنه شوند چنانچه یک برمی ریز بر گویند فراز آسمان برمی آیم و پارسائی و نکوکاری شما  
 دریافته همخواب خورد را می سپارم و آنرا سپرده نخستین ریحمان خام گره آسا فراهم آورده یک سر آن  
 بدست داشته چنان برقرار اندازد که دیگر سراو ناپدید گردد و بدان دست آور خود نیز برشود  
 و از نظرها نهان گردد \* و چون لخته بگذرد از همان سواعضای او یک پس دیگری بر زمین افتد  
 و آن زن بآئین خویش دران انجمن آتش فروخته خاکستر گردد \* و پس از کمتر زمانی همان شخص  
 پدید گردد و سپرده باز جوید \* آن گروه سرگذشت را بازگذازند و او باور نکند و بر در خانه آنکس که  
 بدو بازگذاشته بود شناخته زن را آواز دهد و او برآمده نیایشگری نماید و بینندگان بشگفت زار درشوند \*  
 و نیز یک را بر روی مردم چهل لخت ساخته بپادری درپوشند و چون برخوانند تندرست برآمده  
 پاسخ آرید \* و نیز سوشف دانه را بر کف دست دارند و با نمون خوانی در همان زمان سبز گردد \*  
 و برسد دهد و بار آرد \* و همچنین انبه و خربزه را در غیر موسم پدید آورند \* و گذارش انمون خوانی  
 و مارانسانی و جزآن بکاید گفت درنگند \*

#### زبانها \*

در فراخندای هندوستان بفرزوان زبان سخن سرایند - آن اختلاف که از نمیدگی بگذر باز ندارد  
 از شماره بیرون - و آنچه نیازند دریافت دهلی بنکانه ملتان مازوز گجرات تلنگانه مرهت کوزانگ  
 مند انغان شال ( که میان سند و کابل و قندهار است ) بلوچستان کشمیر \*

#### دیگر جانور \*

و چون اندک از حال مهر جانوران گذارده آمد لخته از دیگران برمیگویند \* بن مانس ( بفتح با  
 و سکون نون و میم و الف و ضم نون و سکون سین ) این جانور بیست میمون آسا سینه قام در قد و رو بآدم ماند  
 و بدو پا چالش نماید - اگر چه دم ندارد لیکن بزیدن او قدری مو \* از بنکانه در پیشگاه حضور آوردند \*  
 و حرکتها می شگفت افزا از پیدای بود \* فیل و شیر و بوز و پلنگ و بهر خرس و گرگ و سگ کوزانگون -  
 و میمون و سیاه گوش و کفتار و شغال و روباه و سگلابی و گربه سفید و زرد و پروار که قدری پرواز کند و جزآن  
 فرازان \* گویند درنده ایست سار دول نام خورد تر از سگ لیکن شیر و جزآن را طعمه خود سازد \*  
 بتوجه شاهنشاهی اسپ پایه عربی و عراقی گرفت \* کرگدن جانور بیست بس شگرف دو برابر  
 گاو میش و با اسپ هرگستوان پوشیده بس ماند و پا و ناخن بسان فیل و بوز او چون گاو میش و اسپ آسا  
 پی شکسته و بر فراز بینی بگان شاخه - و پوست او بس درشت و قیو درنگارد - از چارآینه و صبر  
 و جزآن بر سارنده و بر اسپ سوار شاخها دیرانه زنده سیاه آهوی که دو شاخ بلند دارد در خوشمائی

و زیرکی بدبگر جانوران نمائند \* و آنچه را که از مشگ برگیرند کلانتر از رویاه. و موسی او درشت و دودندار نمودار و بجای شام نخنی برآمدگی - در شمالی کوهستان فراوان شود \* کار قَطَّاس نزدیک به کار لیکن از دم آن قَطَّاس بر سازند و بسا پیوند کنند \* و گریه زیاد<sup>(۱)</sup> \*

- و شاکر خوانائی او حیرت افزاید و شنونده گن از گذارش مردم باز نشناسند \* مینه در برابر آن \*  
 ۵ مشکین تن و منقار و شقیقه و ته دم زرد و بآدم مانا سراید و فصیح گوید \* طوطی سرخ و سفید و سبز الوان بود و بسا آدم سخن بر سراید \* امروز بتوجه شاهنشاهی همگی جانوران ایران و توران و کشمیر از شکاری و جزآن فراهم آمده شگفت انزای دیده وران است \* کویل ( بضم مجهول کاف و سکون واو و کسر یای تختانی و سکون لام ) مینه آسا سخست سیاه و سرخ چشم و دراز دم - بسا عشق بلبل ازو نیز داستانها برخوانند \* پیهه ( بفتح بای فارسی اول و کسر دوم و سکون یای تختانی و فتح هاء های مکتوب )  
 ۱۰ از کویل خوردن و دم هم نخنی از آن کوتاه و باریک - ازو در عشق داستانها برگذارند - در سر آغاز بارش تازه جوش برزند و آوائی خاص برگذارند و دلسوز فغان او بشب بیشتر باشد و کهن ناسور عشق را جراحمت نازکی پذیرد و از آن لفظ پیو فرا گیرند ( بکسر بای فارسی و سکون یای تختانی و واو ) بهندی زبان معشوق را گویند \* هارل ( بهاء الف و کسر را و سکون لام ) سبز پرندة ایست سفید منقار سرخ چشم از کبوتر خوردن - بر زمین نشیند - چون بآب خوردن فرود آید پارچه چوبی بچنگ آورد  
 ۱۵ و بزیر پا داشته سیراب گردد \* بیا ( بفتح با و یای تختانی و الف ) زرد گنجشک است صحرائی - فراوان آگهی درو - فرمان پذیرد و انس گیرد چنانچه ریزه پوله<sup>(۲)</sup> از دست مردم گرفته آورد و از راه دور بطلب آید و آشیانه خرد چنان بر سازد که کار آگهان بدانسان ندارند ساخت \*

شگرف کاری جانوران این آباد بوم و نیز رنگی رنگهای آن افزون از آنست که این ناشناسا نوند برگذارند - نمائند طرازان پیشین فراوان بوالعجبیهایی او برگذارند لیکن نگارنده اقبالنامه بجز دیده یا  
 ۲۰ آنچه از راستی متشان شغفته باشد بر سراید \*  
 من از دیده خویش گویم سخن نه زانسانه و داستان کهن \*

### آگهی سنگ وزن \*

شش ذره را مریچ نامند ( بفتح میم و کسر را و سکون یای تختانی و کسر جیم فارسی ) و شش مریچ خردل - و سه خردل سرشفت - و هشت سرشفت جو - و چهار جو سرخ - و شش سرخ  
 ۲۵ ماشه - و چهار ماشه قانک ( بتالی فوقانی هندی و الف و نون خفی و کاف ) - دو ثقل کول  
 ( بفتح کاف و واو لام ) - در کول قویچه - و در قویچه سکت ( بضم سین و سکون کاف و کسر

نای فوقانی) - در سکت بِل ( بفتح بای فارسی و سکون لام ) - و دو پل کف دست - و دو کف دست  
 اَجَل ( بفتح همزه و نون خفی و فتح جیم و کسر لام ) - و دو الجَل مانکا ( بضم و الف و کسر  
 نون و کاف و الف ) - دو مانکا پرسته ( بفتح بای فارسی و را و سکون سین و فتح نای فوقانی  
 \* و های خفی ) - و چهار پرسته آذَهک ( بضمزه و الف و فتح دال هندی و های خفی و فتح کاف ) -  
 و چهار آذَهک دیون ( بضم دال و را و سکون واو و فتح نون ) - و دو دیون سورپ ( بضم سین و سکون  
 واو و ضم را و بای فارسی ) - و دو سورپ کهای ( بکاف و های خفی و الف و کسر را و سکون بای  
 نختانی ) \* و آنچه امروز روانی دارد سه گونه \*

۱ وزن جوهری • مدار بر تانک و سرخ است • هر تانک بیست و چهار سرخ باشد و مثقال  
 مشهور از بدو سرخ بیفزاید • و هر سرخ را بیست بخش کنند و هر یک را بسوه نامند ( بکسر با و  
 سکون سین و فتح واو و های مکتوب ) • و پیشتر بدو نیم بسوه یک برنج شده همانا باستانی برنج ۱۰  
 بزرگ بوده و امروز بدو برین و ژرفانگی کیتی خدیو دو بسوه را یک برنج اندازه گرفته اند • هر  
 سرخ ۵ برنج - و کشور خدیو از کراچی برنجها از بلخغوری بر ساخت و ناسرگی برخاست • و آنچه  
 برای سختن آماده دارند بسوه - برنج - چار یک سرخ - نیمه سرخ - دو سرخ - سه سرخ - شش سرخ  
 ( که ریح تانک باشد ) نیم تانک - تانک - دو تانک - پنج تانک - ده تانک - بیست تانک - پنجاه  
 تانک - و دیگر مراتب بآمیزش یکدیگر سرانجام یابد • و در سرکار مقدس تا یکصد و چهل تانک ۱۵  
 از باباغوری بر ساخته مهیا دارند چنان آبدار که از جواهر بازنشاسند \*

۲ وزن صیرفی • بتوچه و ماشه و سرخ باشد - هر توچه دوازده ماشه - و هر ماشه هشت سرخ -  
 و هر سرخ پیشتر بمقدار شش برنج بود و امروز هفت و نیم و بدانچه برکشند نیم سرخ - یک سرخ -  
 چهار سرخ - یک ماشه - دو ماشه - چهار ماشه - شش ماشه - توچه - دو توچه - پنج توچه - ده توچه -  
 بیست توچه - پنجاه توچه - صد توچه - در بیست توچه پانصد توچه • و در سرکار والا فراوان مراتب ۲۰  
 آماده دارند \*

۳ وزن دیگر پیشهوران • شتر در هندوستان سیرلخته بوزن هزده دام • و برخه بیست و دو بود -  
 از سر آغاز جاوید دولت به بیست و هشت دام روانی داشت - و امروز بمی • هر دام پنج تانک -  
 و در خرید و فروختن مرجان و کائور هر دام پنج و نیم تانک اعتبار کرده - و اکنون در ارج کاسته  
 همان پنج تانک بر شمارند • و آنچه در او کشیدن بگر برونه بدینسان - هشتم بخش سیر - چهارم ۲۰  
 بخش سیر - نیم سیر - سیر - دو سیر - پنج سیر - ده سیر - نیم من - من - از چهل سیر فراهم گردد •

دانش هندوستان<sup>(۱)</sup> ●

- درین فراخنا افزون از سیصد و شصت گونه شناسائی و کردار باشد \* بدان نیرو آریزش با نفس هزار فتنه روی دهد و بردشمن دستان سرای خانگی دست چیرگی برکشایند - خواهش تباہ به نیستی گراید و ایزدپرستی دل برافروزد \* با بسیاری از شناسندگان نگارنده این شگرفنامه آمیزه گرفت و اندازه گفت و گوی هر کدام لخته برشناخت - گروه انبوه از دید و شنود بیرون نروزد - حجّت جز خیالی گفتار نپندارند و برهان جز گذارش باستانی نیندیشند \* چندی خود را از دلیل پرستان برشمرند و لیکن از درون تیرگی زنگ شبهه برنزدایند \* و برخی جمازه گرم رو سبک رفتار نظر را در لخته مطالب بسر منزل تحقیق برزد<sup>(۲)</sup> و از خویشترن پرستی بدیگر مقاصد نیز سیده انگارند \* و جوق دل را به بیدلی نورشان و هیچ خران<sup>(۳)</sup> - و در پی کردن خواهش نابود را غار بود گردانند \* این داستان بد فقرها نگذرد - بر حقوان طفیلی چگونه ناشنار چاره سگالد - لیکن باز مغانی آگهی جوان اصول را که به نه بازگردن فهرست گونه می نگارد و مقاصد هر یک بے حجّت باز میگذارد - بر که انصاف گرایان زرف نگهی بکار برزد و روش اشرافی و صوفی و مشائی و متکلم در برابر دارند و سنگ عادت پرستی از راه برگرفته دلیل برجویزند و استبعاد بیدانشی یکسو نهاده دور بینی فرابیش گیرند ●
- درین آبان بوم هشتت گروه اند - مبدا و معاد و ذات و صفات حقایق علوی و سفلی و عادات و عبادات
- ۱۵ و آداب سلطنت صوری و معنوی با استدلال برگذارند \* و نهیم بایزد بیچون نگردد از آغاز و انجام بر نخواند \* هر یک را علم و عمل و نامها فراوان لیکن بر نمطی که حکمت یونان پیشتر از زمان معلم اول بوده \* پیشتر بر برگ تار و توز بفلادی قلم برنوشته و امروز بر کاغذ - در نوشتن از چپ آغازند \* در دلق باهم پیوسته نباشد و شیرازه رهم نبود \* بسا در دست معنی فروغ بینش افزود<sup>(۴)</sup> و دل بالش پانت - چکنم که خاطر از گفت خموشی میروند - زمان زمان رسمی علوم مال امزاه از آنکه علم را که بدان
- ۲۰ نردبان پایه نفس بر فراز حقیقت برآید دست آویز جاه و مال ساخته به نشیبگاه طبیعت فور میشوند \* و نیز نفس نفس بر هدیر صافی پرتو می افتد که سامان شناسائی بنان و خامه برنگذارند - پدید آرند سخن در گفت زیاید و پدید آمده دل برنگیرد \* ازین رو پیشتر به زبان گفت بکام خموشی و سر اندیشه در گریبان فرورفتگی دارد اگر چه گفته اند هر کوا وقت آباء دم بسته از غیب سخنان راند و از میان<sup>(۵)</sup> [؟] خموشی جوینده گوینده بود ریابنده گنگ \* همانا زبان را بگفت آلودن خود را به بارگاه غفلت
- ۲۵ برهن است \* دلم از حرف سرائی برگرفته است و زبانم از گفتار سوخته نمیداند که راماندگی طبیعت است

( ۱ ) در [ ۸ ] نیست \* ( ۲ ) [ ۱ ] نبرند \* ( ۳ ) همچون در [ ۸ ] و در یک نسخه دیگر \* در دیگر نسخها  
بمعنی \* ( ۴ ) [ ۵ ] افروزد \* ( ۵ ) [ ۶ ] شایان \* ( ۶ ) [ ۷ ] اعیان \*

یا سرآغاز رونمایی حقیقت • نیرنگی راه • مادر شورش دارد یا نارسیدگی قابل سائر این راه دراز • سخن فوش است همه زهر و خموشی زهر است همه نوش و آن راز از اهل حقیقت خوب می تراود بهتر از نیاز صیدس نگرفتم و روشن تر از خموشی چراغ ندیدم • اگر حال چذین آشفنگی نداشته و از حرف سرائی دل بر گرفته نبوده هندی دانش را بسای یونانی نمطها بر ساخته • اکنون بفرمان ارادت آنچه این اقبالنامه بر تابد و وقت را گنجائی می نویسد •

تفصیل نه دانا •

نیایک ( بفتح نون و یای تختانی مشدد و الف و کسر یای تختانی و فتح کاف ) دانای علم نیای • پیشیکهک ( بفتح با و سکون یای تختانی و کسر مجهول شین منقوطه و سکون یای تختانی و کسر کاف و های خفی و فتح کاف ) بردانش و شناسا گذارده آید • بیدانتی ( بکسر مجهول با و سکون یای تختانی و دال و الف و نون خفی و کسر تایی فوقانی و سکون یای تختانی ) داننده علم بیدانت • میمانست ( بکسر میم و سکون یای تختانی و میم و الف و نون خفی و فتح سین و کاف ) شناسنده علم میمانسا • سانه ( بسین و الف و نون خفی و سکون کاف و های خفی ) • پانچیل ( بدای فارسی و الف و فتح تایی فوقانی و نون خفی و فتح جیم و لام ) • جین ( بفتح جیم و سکون یای تختانی و فتح نون ) • بوته ( بفتح با و ضم و ارد و فتح دال مشدد و های خفی ) • ناسدک ( بنون و الف و سکون سین و کسر تایی فوقانی و فتح کاف ) • هر کدام بردانش ۱۵ جداگانه و پذیرای آن گذارش یابد • براهمه سه پسین را گمراه اندیشند - ودانائی را لزن شش بیرون ندانند و گهت درس نامزد ( بفتح کاف و های خفی و سکون تایی فوقانی هندی و فتح دال و سکون را و فتح سین و سکون نون ) یعنی شش روش دانش • نیای و پیشیکهک در بسیاری مطالب پیوند یکنائی دارند چنانچه بیدانت و میمانسا و همچین سانه و پانچیل •

نیای ( بکسر نون و یای تختانی و الف و فتح یای تختانی ) • پدید آرنده این حکیم ۲۰ گوتم است - علم زاریست از طبیعی و الهی و ریاضی و منطق و مناظره • ایزد بیهمال را از تعدد و زادن و زائیدن و جسمانیت دیگر نقائص هاک دانند - آری و ابدی - آفریننده نگاهدارنده - بسوی حقیقی برشمارند - لیکن برگویند پیکری بر آفریند و بدان پیوند خاص برگیرد - چنانچه تن به پیوند جان دستمایه کار کرد آید همچنان پیکری با زدی علاوه چه دکشای کار گردد و عباری بر قدسی دامنش نشیند • گفتار ایدان بگذارش نصاری نزدیک • و بالهی نامها گرایند لیکن قدیم نیک گارند • دادار جهان آفرین ۲۵ بمیانجی آن پیکر بیجان کتای رسانید - آنرا بید گویند ( بکسر مجهول با و سکون یای تختانی و فتح

( ۱ ) [ ۱ ] و آنرا در اهلیت خوب می تراود • و در یک نسخه . آن را زدار اهلیت خوب می سراید •

دال ) • افزون از صد هزار اشکوت درو (مضم همزه و سکون شین منقوطه و ضم مجهول ام و سکون  
 واد و فتح کاف ) • هر کدام از چهار چهره فراهم آید ( بفتح جیم فارسی و سکون را و فتح نون ) -  
 و چون کم از هشت و بیش از بیست و شش آچهره نباشد - و درین کتاب افزون از بیست نبود ( بفتح  
 همزه و جیم مشدد فارسی و های خفی و فتح را ) یک حرف است یا دو حرف تانی ساکن •  
 ۵ و یک از قدسی نفوس که آنرا بیاس نامند این کتاب را چهار لخت بر ساخت و هر بخش را جداگانه  
 نامه بر نهاد - رگ بید ( بکسر را و سکون کاف فارسی ) - و ججر ( بفتح جیم اول و ضم جیم تانی و  
 سکون را ) - سام ( بسین و الف و فتح میم ) - اهرین ( بفتح همزه و تانی فوقانی و های خفی و  
 سکون را و فتح با و نون ) • الهی کتب این چهار را بر شمردند • و طایفه بر آنکه نخستین بر چهار دهن  
 داشت هر یک کتبی برگذارند • و شگرف آنکه هر برهما که بدید آید همان حرف و الفاظ را بے کم و  
 ۱۰ بیش برگوید • ایزد را فابل مختار دانند و کردار بندگان را معلول قدرتمین شمردند • خوبی و زشتی کارها  
 از کتب الهی شناسند • و بدوزخ و بهشت گردند - نخستین را نرک گویند ( بفتح نون و را و کاف ) و در  
 سفای عالم نشان دهند - و بسین را سرگ ( بضم سین و سکون را و کاف فارسی ) در جهان علوی  
 دانند • و بودن در بهشت و دوزخ را همیشگی نشمردند - هر چند گاهی باندازه اعمال ناخوش بدوزخ  
 شتابند و در آنجا با افرایه یافته بیرون آید و بیکرها برگردند و بشایسته کرداری در بهشت سعادت آید و زرد  
 ۱۵ و سپس بیرون شده بصورتها چالش رود - و همچوین آمد و شد بکنند تا پاداش و با افرایه پیشین کارها  
 بانجام رسد و ازین دو سرا بے نیازی روی دهد و ار شادی و غم رهایی یابند چنانچه لخته گفته آید •  
 و از اجزای عالم برخی را قدیم و بعضی را حادث بدارند چنانچه گذارده آید • و ایزد را هشت هفت  
 برگویند و امراض بر شمارند - گیان ( بکسر کاف فارسی و یای تختانی و الف و نون ) دانش - آینه و  
 گذشته و حال نهان و آشکارا کئی و جزوی بر شناسد - نادانی و فراموشی بدو راه زیاید • آنچه  
 ۲۰ ( بکسر همزه و تشدید جیم فارسی و های خفی و الف ) خواهش - هر چیز بارت او طراز  
 هستی گردن و بکنج نیستی در آید • پرتین ( بفتح بای فارسی و فتح را : یای تختانی و سکون تانی  
 فوقانی و فتح نون ) تدبیر کار و ترتیب اسباب تا هستی و نیستی چهره امروزه سنکیبا ( بفتح سین و نون  
 خفی و کسر کاف و های خفی و یای تختانی و الف ) مراتب اعداد و آن بر سه گونه بود یکی و دو و  
 و افزون - نخستین را ایزدی صفت بدارند • پرمآن ( بفتح بای فارسی و کسر را و میم و الف و فتح  
 ۲۵ نون ) مقدار - و آنرا بر چهار گونه دانند چنانچه گفته آید - چون ایزد شیون را همه جا دانند مقدار او  
 بیرون از اندازه بود - پرتینکو ( بضم بای فارسی و سکون را و فتح تانی فوقانی و های خفی و سکون

کاف وضم تایی فوقانی و فتح راز) تشخیص و تمییز - بدان سنکیبا سه گونه دانند و قسم اول صفت الهی \*  
 سنجوگ ( بفتح سین و نون خفی و ضم مجهول جیم و سکون راز و کاف فارسی) پیوستن - همه را بدو  
 پیوند \* بیهاگ ( بکسری بای اول و فتح دوم و های خفی و الف و فتح کاف فارسی) جداشدن \* شش  
 پسین را قدیم برشمرد \*

- ۵ درین فن از شانزده چیز گفت و گو رود و هر یک را بدارنده نامند ( بفتح بای فارسی  
 و دال و الف و فتح راز و سکون تایی فوقانی و های خفی ) \* و هیچ چیز ازین گذارش بیرون  
 نبون \* اگر چه از دوم ببردند بلکه از قسم ارئه ایکن برای شناسایی تفصیله بر نهاده - برمان ( بفتح  
 بای فارسی و را و میم و الف و هم فون ) - پرمیمی ( بفتح بای فارسی و را و کسر مجهول میم و  
 سکون بای تختانی اول و فتح بای تختانی دوم ) - سستی ( بفتح سین و نون خفی و فتح شین  
 منقوط و بای تختانی ) - پیرجین ( بفتح بای فارسی و را و ضم بای تختانی و سکون واو و فتح جیم و نون ) -  
 دشانت ( بکسردال و سکون شین منقوط و تایی فوقانی هندی و الف و نون خفی و فتح تایی  
 فوقانی ) - سقانت ( بکسرسین و فتح دال مشدد و های خفی و الف و نون خفی و فتح تایی  
 فوقانی ) - آریو ( بفتح همزه و راز و بای تختانی و راز ) - ترک ( بفتح تایی فوقانی و سکون راز و فتح  
 کاف ) - فرنی ( بکسرنون و سکون راز و فتح نون و بای تختانی ) - باند ( ببا و الف و فتح دال ) -  
 جلیب ( بفتح جیم و سکون لام و فتح بای فارسی ) - بتاندآ ( بکسر با و فتح تایی فوقانی و الف  
 و فتح نون خفی و دال هندی و الف ) - هیدوا بهاس ( بکسر مجهول ها و سکون بای تختانی  
 و ضم تایی فوقانی و واو و الف و با و های خفی و الف و فتح سین ) - چهل ( بفتح جیم فارسی و  
 های خفی و فتح لام ) - جات ( بحیم و الف و کسرتایی فوقانی ) - نگرهستان ( بکسرنون و سکون  
 کاف فارسی مشدد و فتح را و ها و سکون سین و تایی فوقانی و الف و فتح نون ) \*

۲۰ برمان بدو درست شناسایی بدست آرند و آن بر چهار گونه بود \*

پرتیجه ( بفتح بای فارسی و سکون راز و کسرتایی فوقانی و فتح های خفی و تشدید  
 جیم فارسی مفتوح و های خفی ) حواس شناسنده دور از عیوب - پنج ظاهر و من ( بفتح میم و نون )  
 چنانچه لخته ازو گفته آید \* آسمان ( بفتح همزه و ضم نون و میم و الف و فتح نون ) قیاس \* آیمان ( بضم  
 همزه و بای فارسی و میم و الف و فتح نون ) تشبیه و تمثیل \* سبد ( بفتح سین و سکون با و فتح دال )  
 گذارد راستی نشان پارماگوهر \* و فرزان دانش درین چهار برگذارد \*

۲۵

پرمیمی دریافته و آن نا شمرا دوازده بر شمارند \* آتما ( بفتح همزه و الف و فتح تایی فوقانی

( ۱ ) [ ۵ ] بتندآ - بکسر با و فتح تایی فوقانی و نون خفی الخ \* ( ۲ ) [ ش ] بضم میم \*



و میم و الف ) \* سریر ( بفتح سین و کسرِ راء و سکونِ یایِ تحتانی و فتحِ راء ) \* اندری ( بکسرِ همزه و نونِ خفی و کسرِ دال و راء و فتحِ یایِ تحتانی ) \* آرنه ( بفتحِ همزه و سکونِ راء و فتحِ تایی فوقانی و هایِ خفی ) \* بدّه ( بضمِّ با و کسرِ دالِ مشدّد و هایِ خفی ) \* من ( بفتحِ میم و نون ) \* پروزت ( بفتحِ یایِ فارسی و سکونِ راء و کسرِ واو و سکونِ راء و کسرِ تایی فوقانی ) \* دونه ( بضمِّ دال و سکونِ واو و فتحِ کافِ هایِ خفی ) \* پرتی بهار ( بکسرِ یایِ فارسی و کسرِ مجهولِ راء و سکونِ یایِ تحتانی و کسرِ تایی فوقانی و فتحِ یایِ خفی و فتحِ با و هایِ خفی و الف و فتحِ واو ) \* پهل ( بفتحِ یایِ فارسی و هایِ خفی و فتحِ لام ) \* دکه ( بضمِّ دال و فتحِ کافِ مشدّد و هایِ خفی ) \* ابرگه ( بفتحِ همزه و یایِ فارسی و واو و سکونِ راء و فتحِ کافِ فارسی و هایِ خفی ) \*

آتما جوهریست لطیف همه جا فروگرفته \* دانش بدو ایستد \* و آنرا بر دوگونه شمردند \*  
 ۱۰ جیوتما ( بکسرِ جیم و سکونِ یایِ تحتانی و فتحِ واو ) ابدانِ بشری و حیوانی و نباتی گیرد و هر یکرا نفس جداگانه انگازد و شناسائی او در محسوسات و معقولات بے پیوندِ جوهری من که حال او گفته آید صورت نه بندد \* پراتما ( بفتحِ یایِ فارسی و سکونِ راء ) ایزنِ بشچون یکم و قدیم پندارند - شناسائی او بے من دانند \*

سریر بدن و آن بر دوگونه باشد - جونیج ( بضمِّ جیم و سکونِ واو و کسرِ نون و سکونِ جیم ) آنچه از نرومانه پدید آید \* اجونیج ( بفتحِ همزه ) نه اینچنین \* نخستین بر دوگونه بود - جرایج ( بفتحِ جیم و راء و الف و ضمِّ یایِ تحتانی و فتحِ جیم ) خداوند زهدان - اندج ( بفتحِ همزه و نونِ خفی و فتحِ دالِ هندیِ مشدّد و جیم ) در بیضه هستی گیرد \* و هر دو از پنج آخشیج \* و پسین بر چهار گونه - نخست پارتیو ( بیایِ فارسی و الف و سکونِ راء و کسرِ تایی فوقانی و هایِ خفی و فتحِ واو ) پیکرشان از خالت باشد - دوم آپی ( بهمهزه و الف و کسرِ یایِ فارسی و فتحِ یایِ تحتانی )  
 ۲۰ از آب - سوم تیجس ( بفتحِ تایی فوقانی و سکونِ یایِ تحتانی و فتحِ جیم و سین ) از آتش - چهارم بابوی ( بیایِ فارسی و فتحِ یایِ تحتانی و کسرِ مجهولِ واو و ده یایِ تحتانی نخست ساکن دوم مفذوح ) از باد \*

اندری پنج حواسِ ظاهر و من که جوهریست لطیف با دلِ مذوبی پیوندِ خاص دارند  
 آگهی ازو پدید آید و آنکه آدمی شهرهای دور دست سیر خیالی نماید از جذبش او انگازد و  
 ۲۵ برخلاف آتما همه جا ندانند \* و میمانسا بهسان او همه جا داند \*

آرنه - آن هفت گونه بود \* درج ( بفتحِ دال و کسرِ راء و فتحِ با ) - گن ( بضمِّ کافِ فارسی و

( ۱ ) [ک] دویکه - و هرگاه و سکفات موافق آن || ( ۲ ) [ف] هر نفس را پیکر جداگانه || ( ۳ ) [ک] آمد ||

فتح اون) - کرم (بفتح کاف و سکون را و فتح میم) - سامانی (بعین و الف و میم و الف و کسر نون و فتح یای تختانی) - بسیکه (بکسر با و سین و سکون یای تختانی و فتح کاف و های خفی) - سموای (بفتح سین و سکون میم و واو و الف و فتح یای تختانی) - ابهاو (بفتح همزه و با و های خفی و الف و فتح واو) \*

- نخستین عبارتست از جوهر و آنرا در همه جا دانند و همه را قدیم شمرند لیکن در عنصر چهارگانه جزء ۵  
 لایتجزی را همیشه انگارند \* آتما - من - آکس - عناصر چهارگانه - کال (بکاف و الف و سکون لام) - دسا (بکسر دال و سین و الف) \* حال اول و دوم لخته گفته آمد \* سومین جوهر لطیف و در همه جا دانند و آواز بدو قایم \* و عناصر چهارگانه را بسام یونانی برگذارند لیکن با را بر فراز همه پندارند کال زمانه و آن جوهریست لطیف همه جا \* دسا جهت و آنرا نیز بدانسان پندارند \* و قایم  
 بغیرا شش گونه دانند \* کرم - جنبش و رفتار و آن بر پنج روش بود - دوری و جهت بالا و جانب ۱۰  
 پائین و قبضی و انبساطی و آنرا حادث پندارند \* سامانی - کلی بودن یکی دانند و ذاتی و عرضی برگذارند نخستین را قدیم پندارند و قیام او بجوهر و عرض و حرکت از دیشمن و جات سامان گویند (بعجم و الف و سکون تالی فوقانی) - و درمیان اباده سامان (بضم همزه و بای فارسی و الف و کسر دال و های خفی) حادث و بهمه قیام نماید \* بسیکه قایم بغیر است که در ذات خود از همه  
 جداست و تکیه گاه را جدا سازد و آن جز در جوهر قدیم نبود و بر تکیه گاه در عرض خواهد آمد اگرچه ۱۵  
 جدا سازد لیکن نه بدان پایه و خود نیز بدانسان متمیزند \* سموای - پیوستن پنج چیز با تکیه گاه خویش - حرکت با خداوند آن - عرض با جوهر - ماده با شی چون گل با کوزه و تار با پارچه - کلی با جزئی که در بدائی گیرد - تشخیص با جوهر قدیم \* شگرف آنکه سموای را یکی و قدیم بر شمارند \* و نزد این گروه پیوستن سه گونه بود - نخستین آنچه گذارده آمد - و اگر میان دو جوهر بود آنرا سنجوگ خوانند چنانچه در گذارش اعراض گفته آمد و بسیار دانند - دیگر پیوند مجرد و مادی چون ۲۰  
 نفس با تن - این را سروپ نامند (بضم سین و واو و سکون واو و بای فارسی) \*

ابهاو نیستی قایم بغر پندارند و آن بر دو گونه بود - سفسرکا بهاو (بفتح سین و فون خفی و فتح سین و سکون را و کاف فارسی و الف و فتح با و های خفی و الف و واو) عدم چیزه - انیویا بهاو (بفتح همزه و کسر نون مشدده و ضم یای تختانی و سکون واو و کسر نون و یای تختانی و الف) نیستی که در میان دو چیز باشد چنانچه گویند این آن نیست \* این عدم بمنسوب الیه ۲۵  
 خویش در یک زمان و یکجا فراهم گردد \* نخستین قسم را سه گونه برگذارند - پراگ بهاو (بفتح یای

( ۱ ) [ ک ] کال بکاف فارسی || ( ۲ ) یعنی گن || ( ۳ ) [ ض ک ک ] سامان ||  
 ( ۴ ) [ ه ] چیزه || ( ۵ ) [ ف ا ض ] تشعیص ||

فارسی و را و الف و کاف فارسی ( عدم سابق - پورهنسابهار ) بفتح بای فارسی و را و دال  
و های خفی و نون خفی و سین و الف ( عدم لاحق - اَقْتَدَا بهار ) بفتح همزه و کسر تالی  
فوقانی و نون خفی و تالی فوقانی و الف ( عدم چیزبسی است که بدو در یکجا فراهم نگردد<sup>(۱)</sup>  
و در یک زمان جمع آید چون زید موجود بر ساحل دریا معدوم است در دشت \*

۵ و قایم بغیر که ازین پنج گونه نبود عرض داند و آنرا گن گویند و بیست و چهار قسم انگارند \* ۱ رَوِ  
( بضم را و سکون واو و فتح بای فارسی ) رنگ - اصول آنرا پنج دانند - سرخ - زرد - کبود - سیاه - سفید - و  
دیگر رنگها از آمیزش پدید آید \* ۲ رس ( بفتح را و سین ) مزه - شش نوع شمزند - شیرینی - تلخی -  
ترشی - نم‌یزی - تیزی - زمختی \* ۳ گنده ( بفتح کاف فارسی و نون خفی و فتح دال و های خفی )  
بو \* ۴ سپرش ( بسکون سین و فتح بای فارسی و سکون را و فتح سین منقوط ) آنچه به بسودن  
۱۰ در پخته شود - و آنرا سه نوع دانند - سرد - گرم - معتدل \* ۵ سَنَمَهَا ( بفتح سین و نون خفی  
و کسر کاف و های خفی و یا و الف ) مراتب اعداد و آن بر سه گونه - یک و دو و افزون \* ۶ پرمسان  
( بفتح بای فارسی و کسر را و میم و الف و فتح نون ) مقدار و آنرا چهار قسم انگارند - آن ( بفتح  
همزه و ضم نون ) قدر جزو لا یتجزئ - هر سو ( بفتح ها و واو سکون سین و فتح واو ) مقدار  
دو جزو - و دنگ نیز گویند ( بکسر دال و ضم نون و فتح کاف ) - دیرگه ( بکسر دال و سکون  
۱۵ بای تثنائی و را و فتح کاف فارسی و های خفی ) اندازه سه جزو افزون - مهت ( بفتح میم و ها  
و سکون تالی فوقانی ) قدر آکس و مانند آن \* ۷ پرتکتمو - بدو اشیا از یکدیگر متمیز گویند  
کلمه است در ذات خود و تشخیص آنرا بمثابه بسیکه ندانند - و آنرا بر سه گونه شمارند چنانچه  
گویند یک مثل آن نیست یا دو یا افزون بسان او نیست \* ۸ سَنَجَوَک ( بفتح سین و نون و ضم  
مجهول جیم و سکون واو و فتح کاف فارسی ) پیوستن دو جوهر قدیم و غیر قدیم که بجنبش یکدیگر با  
۲۰ یک بهم پیوندند و چون سمای یک ندانند \* ۹ بدو با اول مکسور و های خفی و الف و فتح  
کاف فارسی ) جدا شدن یکدیگر \* ۱۰ پرتو ( بفتح بای فارسی و را و ضم بای فوقانی مشدد و فتح  
واو ) دوری زمان یا مکان \* ۱۱ پرتو ( بفتح همزه ) نزدیکی بدانسان \* ۱۲ بده ( بضم با و کسر دال  
مشدد و های خفی ) دریاست نفس ناطقه \* ۱۳ سکه ( بضم سین و فتح کاف و های خفی )  
آسودگی \* ۱۴ دکه ( بضم دال و بفتح کاف و های خفی ) رنج \* ۱۵ آچبیا ( بکسر همزه و فتح جیم  
۲۵ فارسی مشدد و های خفی و بای تثنائی و الف ) خواهش \* ۱۶ دویکه ( بضم دال و کسر مجهول  
واو و سکون بای تثنائی و فتح کاف و های خفی ) خشم \* ۱۷ پرتن ( بفتح بای فارسی و را

و یای تحقانی و سکون تالی فوقانی و نون ( تدبیر انجام خواهش و کارکرد آن \* ۱۸ گرتو ) بضم کاف فارسی و زا و تالی فوقانی و فتح وار ( گرانی - و سبکی را از اعراض نشمرند - عدم گرانی پندارند \* ۱۹ دروتو ) بفتح دال و سکون را و فتح وار و هم تالی فوقانی مستند و فتح وار ( روانی \* ۲۰ سنیه بسکون سین و کسر نون و سکون یای تحقانی و ها ) روغنی بودن \* ۲۱ سنسکار ( بفتح سین و نون - خفی و فتح سین و کاف و الف و فتح را ) عرضی که چون پدید آید جوهر را بدان حالتی که بوده باز آرد - آنرا بر سه گونه دانند - بیگ ( بسکون یای تحقانی و فتح کاف فارسی ) و آن عرضی است از جنش پدید آید و حرکت را نیز باعث گردد چون چالش تیر پس از سردادن از کمانخانه \* و نزد این گروه حرکت دران سدوم فرودش ناگزیر از این عرض پدید آید و جذبش آرد - بهاوننا ( بفتح با و های خفی و الف و فتح واو و نون و الف ) در آن خاص نفس ناطقه باشد ازو خاطر رفته بیاد آید و چون دانش بر پیش از سه آن نباید ناگزیر باین عرض گردند و \* ۱۰ از دیانت مانند با پژوهش یا ناگهانی پدید آید و سرمایه یاد کرد فراموش گردد \* سنهتقیابک ( بسکون سین و کسر تالی فوقانی و های خفی و فتح و تالی فوقانی و های خفی و الف و فتح یای فارسی و کاف ) پیچیده و کج کرده باز بجای خویش آرد و برعکس \* ۲۲ دهرم ( بفتح دال و های خفی و سکون را و میم ) حالتی از شایسته کرداری در نفس ناطقه هویدا شود \* ۲۳ ادهرم ( بفتح هذمه ) خلاف آن \* و این گروه را رای آنست که نفوس بدست آویز این دو عرض در \* ۱۵ گوناگون پدید آیدند و از غم و شادی پاداش برگیرند \* از نخست بهشتی پدید برگیرد و از بعین دوزخی - در صورت لولک بودن از هر دو سر انجام یابد \* ۲۴ سبد ( بفتح سین و سکون با و فتح دال ) آواز \* چهارده عرض نفس ناطقه را باشد - بده - سکه - دکه - آچیا - دویکه - پرتین - دهرم - ادهرم - بهاوننا سنسکار - سنکها - پرمان - پرتکتو - سنجوج - بیهاگ - و نه پیشین ازو درنگذرد \* و سنکها - پرمان - پرتکتو - سنجوج - بیهاگ - سبد - هر شش باکس بازگردند - و سبد خاصه او \* و ۲۰ غیر از سبد هر پنج مذکور اعراض کال و دسا و با آن پنج تا پرتو اپرتو بیگ سنسکار هشتگانه عرض من \* سپرش - سنکها - پرمان - پرتکتو - سنجوج - بیهاگ - پرتو - اپرتو - بیگ سنسکار هزده عرض باد \* روپ - سپرش - سنکها - پرمان - پرتکتو - سنجوج - بیهاگ - پرتو - اپرتو - دروتو - بیگ سنسکار - یازده عرض آتش و گرم و سپرش خاصه از \* روپ - رس - سپرش - سنکها - پرمان - پرتکتو - سنجوج - بیهاگ - پرتو - اپرتو - گرتو - دروتو - سنیه - بیگ سنسکار - چهارده عرض آب - و گرم - سنیه - سپرش ۲۵ خاصه او \* و همین چهارده اعراض زمین لیکن بجای سنیه گنده - و آن در جز او یافته نشود \*

اعراض قدیم • شش در ایزد - بدّه - آنچهیا - پریتن ایلک - سنکپیا - مهت پیمان ایلک -  
 پرتکتو • و سه در جیواتما و من و آکاس و کال و دسا - پیمان ایک - سنکپیا ایلک - پرتکتو •  
 و چهار در جزه لا پنجزی باد - سپرش ایلک - سنکپیا - پیمان ایلک - پرتکتو • و پنج در جزه آتش -  
 روپ - سپرش ایلک - سنکپیا - پیمان ایلک - پرتکتو • و نه در جزه آب - روپ - رس - سپرش  
 • سفیه ایلک - سنکپیا - پیمان ایلک - پرتکتو - گرتو - دروتو • چهار در جزه خاک - ایلک سنکپیا -  
 پیمان ایک - پرتکتو - گرتو • گویند جز اعراض قدیم و آنچهیا و پریتن و بدّه در غیر ایزد و سه  
 دکه دریکه سبده انی (۶) پدید آید و بدیگران<sup>۱</sup> نه<sup>۲</sup> بایستند (۷) و در سیوم نامود گردند و باقی زمان  
 دراز نیایند • و چنان برگذارند هشت عرض کلی اند - سنکپیا - پیمان - پرتکتو - سنجیوک -  
 بهیگ - پرتو - ابرتو و گرتو • و آنچه بدو چیز ایستد چهار - سنجیوک - بهیگ - سنکپیا غیر از یک -  
 ۱۰ پرتکتو غیر از یک • و اعراض که تنها در من<sup>۳</sup> آید شش تا برگذارند - بدّه - سه - دکه - و آنچهیا -  
 دریکه - پریتن • و آنچه بقیاس معلوم می شود چهار - دهرم - اهرم - سارنا سنسکار - گرتو •

و از فراوان تقسیم اعراض به همین قدر بسند نمود •

بدّه - چون اقسام ارته گذارده آمد آغاز در پنجم قسم برمی نمود • اگرچه در دوم قسم ارته  
 گذارش یافت لیکن برخی حال اینجا برگذارند • و آنرا بر دو گونه ساخته اند - یکی آنکه بر وسیله چهار پیمان  
 ۱۵ شود آنرا انبهر گویند ( بفتح همزه و ضم نون و فتح با و های خفی و فتح واو ) - و دیگر آنچه از خاطر  
 رفته بیاد آید و بدست آویز بهارناسنسکار<sup>۴</sup> شود آنرا سرت خوانند ( بضم سین و کسر میم و را و تایی  
 فوقانی ) • نخستین در گونه بود - نفس امری و جزآن • پسین بر سه قسم دانند - شنشی ( بفتح شین  
 مذقو و نون خفی و فتح شین منقوط و یای تجذنی ) شک آمود بودن - بیزجی ( بکسر با و فتح  
 بای فارسی و سکون را و فتح جیم و یای تجذنی ) غیر واقع را واقع انگاشتن - توك ( بفتح تایی  
 ۲۰ فوقانی و سکون را و فتح کاف ) - این هشتم بدارته است - در جای خود گذارش باید •

من چنانچه در جرهر گذارده آمد اینجا نیز تفصیلی برنگاشته آید بهرورت بکار داشتن من و زبان  
 و دیگر اعضا به نیک و بد • گویند در کردار ظاهری چهار چیز باید - دانستن - خواستن - تصمیم  
 عزیمت - جذبش بدن •

درکه علت پریتن را گویند و آنرا بر سه گونه شمردند • زاگه خواهش را گویند ( برا و الف  
 ۲۵ و فتح کاف فارسی و های خفی ) • دوینکه خشم ( بضم دال و کسر واو مجهول و سکون یای تجذنی  
 و کاف و های خفی ) - موه ( بضم مجهول میم و سکون واو و فتح ها ) غیر واقع انگاشتن •

( ۱ ) این لفظ در همه نسخها || ( ۲ ) همچون در نسخها || ( ۳ ) در [ ۳ ک ] نیست ||

( ۴ ) [ ۳ ک ] تنها من در یابد شش || ( ۵ ) [ ۵ ] غیر واقع را واقع •

پرست بهار \* زبستن بعد از مردن و تعلق گرفتن نفس ناطقه با بدن و مردن بدن از زیستن

و گسیختن علاقه پس از پیوستن \*

پهل نغیجه دهرم و ادهرم \*

دکه رنج نقیض سکه و اینجا سکه را نیاورد از آنکه راحت‌های جهان را غم بر شمارند \*

۵ ابررگه \* دور شدن غم بر آنچه که دیگر پدید نیاید \* غم را بیست و یکت شمردن - شش

حواس مذکور - شش مذکور اینها - شش دانایی که ازین حواس پدید آید - بدن که بنگاه بلاهست -

شادی متعارف که آغشته غم است غم \* خلاصه سخن آنکه دکه عبارت است از آنچه او را نخواهند

و بآن در صندلی بهم رسد \* و رسیدن بیایه که این شمردنها به نیستی گراید مکت خوانند و نفس

ناطقه درین حال بیخس و شعور گردد - و ببدن نه پیوندد و از بهشت و دوزخ رهائی یابد \* سرمایه

۱۰ غم پیوستن نفس ناطقه ببدن انگارند و آنرا جنم گویند ( بفتح جیم و نون و سکون میم ) \* هستی ار

از دهرم و ادهرم باشد و به پیوستگی نفس پاداش نیکی و بدی یابد \* از از کرم برخیزد \* و شایسته

وقت و ذاباست کار و غم و شادی از کرم ( بفتح کاف و سکون را و میم ) - و پیدائنی آن از جتن

( بفتح جیم و تالی فوقانی و سکون نون ) - مرادف پرتن و پرورت یعنی تدبیر کار \* او از خواهش که

آنرا را که گویند هستی یابد - و آن از متهیای گیان ( بکسر میم و تالی فوقانی مشدد و هائی خفی

۱۵ و یای تحتانی و الف و کسر کاف فارسی و یای تحتانی و الف و نون ) دانش تباہ \* و آن از

بهاوناسنکار پیدایش پذیرد \* از گذارش جان و تن و شایسته کارها اسباب درست دانش پدید

آید و سندکارهای ستوده سرانجام یابد - ناشناسندگی نابود شود و حقیقی دانائی چهره برافروزد

و آمد و شد فرورنشیند \*

برخه چنان برگذارند چون آگهی \* شایسته فروغ افزایش کج بینی و نادانی روی در نیستی

۲۰ نهد و بآن را که و دریکه ( یعنی خواهش و خشم ) رخت برینده - و از آن پرورت به نیستی گراید

و از نبودن آن جنم پرده نشین عدم آید و دره و شم راه نابود گیرد و مکت جارید نشاط آورد \* گروه

چنان سرایند از تم گیان متهیای گیان ناپدید گردد و آن سرمایه نابود آید و او خانه براندازد:

پرتن آید و آن کرم را به نیستی فرستد و آن دهرم و ادهرم را بردارد و از آن نقش جنم ستوده

آید و آن دکه را به نیستی نشاند \* این نیابت گوید چون پیکر عنصری نور دیده آید دانائی نیز

۲۵ نماند \* دانش والا بسه چیز سرانجام یابد - شرون ( بفتح شین منقوط و را و واو و نون ) شنیدن

در ریاضت بید و داستانهای آکلادان چنانچه هست و آن بی بازرگی راه رفقه صورت نهدند -

( ۱ ) [ ۳۵ ] برخت || ( ۲ ) [ ۳۵ ] نور دیده \* [ ۱ ] در دیده \* [ ف ض ] در دیده ||

( ۳ ) [ ض ] نیز نمایند \* [ ۴ ] بماند فقط \* [ ۳ ] نیز نماند \* [ ف ] نیز نماند ||

مفنی ( بفتح میم و نون و سکون نون ) بدانچه ازان ایزدی کتاب و گذارش نیکوان فراگرفته باشد  
 ۵ همت گذارد که بفروغ براهین روشن گردد و دل بیقین گراید \* و برخه آنرا چنین برگذارند  
 آدمی پس ازان درینامت همواره درین اندیشه باشد که نفس ناطقه چیدست و او از همه جداست \*  
 ندهیاسن ( بکسر نون و فتح دال مشدد و های خفی و یای خفی و الف و فتح هین و سکون  
 نون ) از افزونی ملاحظه و فراوان گشتن سراپای آن مقاصد خوی او گردد و همواره در پیشگاه دید  
 و کردار بوده حقیقت آرای شود \* و جوته چنین برگویزد که ملاحظه نفس ناطقه بطرز استمرار  
 گیرد که این سرشته نکند \* و چون این سه چیز بزمه درست و جدت شگرف فراهم آید دانش  
 بزرگ حاصل گردد و از تنگنای غم و شادی و شکنجه تن رهائی یابد \* و این گروه به کایبیه گرایند  
 ( بکاف و الف و فتح یای تحتانی و کسر یا و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح ها ) \* چنین سرایند  
 ۱۰ چون یکی از بختاوران سعادت منش را نیز آگهی پرتواندارد و بگذشته و آینده خوبش شناسا آید  
 و داند که چند بار دیگر پیوند پیکری روی دهد و خواهد که بزودی گذرد او را ایزد بیهمال متراک  
 نیروی بخشد و در کمتر زمانه چندین بدن برگزید و بیدک نفس و یلک من بسا ملایم و ناملایم روزگار  
 برکشد و چون آن پیکرهایی عنصری در نوردد بسعادت جاوید پیوند \* و برآند که همگی آدمیان را  
 مکت شود \* و عالم را اگرچه سرآغاز ندانند لیکن زادن و زائیدن بانجام رسد \*

۱۵ شنسی - شک آمود بودن سه گونه شمردند - از دید عوارض مشترک بهم رسد چنانچه از دور  
 چیزی نمودار شود و در درخت و آدم و جز آن بودن درنده گردد - و از دید نشان خاص پدید آید  
 چون او در قدیم و حادث نباشد یا در جوهر و عرض نبود شک چهره برانروزد که این قدم دارد یا  
 حدوت و جوهر است یا عرض - و نیز از سخن پیدائی گیرد هرگاه در نورهیده مرد دانش سگال  
 باجواب و سلب آریزه نمایند \*

۲۰ پیروچن آنچه برای او بکارکرد گرایند آنرا علت شمردند \* و علت از سه افزون ندانند - فاعلی  
 شرایط و اسباب درو اعتبار کنند و آنرا نعمت کارن گویند ( بکسر نون و میم و فتح نای فوقانی مشدد  
 و کاف و الف و فتح را و نون ) - مادی آنرا سموای کارن نامند ( بفتح سین و میم و واو و الف و کسر  
 یای تحتانی ) - صوری آنرا سموای کارن خوانند ( بفتح همزه ) \* علتها کارن گویند ( بکاف و الف  
 و فتح را و نون ) - و معلول را کارج ( بکاف و الف و کسر را و فتح جیم ) - و علت نامه سامگری  
 ۲۵ ( بسین و الف و فتح میم و کاف فارسی مشدد و کسر را و سکون یای تحتانی ) \* و تفصیل این  
 در هندی نامها در نخستین پدازته گذارش یافته \*

( ۱ ) در [ ض ] نیست || ( ۲ ) [ ک ] جنن ۱۶ ( ۳ ) [ ا ] کسرتای فوقانی ||  
 ( ۴ ) در همه نسخه - نیزه  
 ( ۵ ) [ ک ] نشود ||

دشمنانست - گذاردن جائه که نسبت استلزامی پیدا باشد •

سدهانت • بدلیل روشن شده •

آیو - ناگزیر قیاس • و آن از پنج دینگذرد • ۱ پرتگنیا ( بفتح بای فارسی و سکون را و کسرتای فوقانی و سکون کاف فارسی و کسر نون و بای تختانی و الف ) گذارش مدعی<sup>۱۲</sup> چنانچه گویند آتش درین کوه است • ۲ هیت ( بکسر مجهول ها و سکون بای تختانی و ضم تالی فوقانی ) نبوت ملزوم چون دود که ازو بهستی آتش گرایند و آن سرمایه قیاس بود و آنرا باءدبار نسبت لزومی بر سه گونه دانند • اگر لزوم در ثبوت است کیولا اتونی نامند ( بکسر مجهول کاف و سکون بای تختانی و فتح واو و لام و الف و فتح همزه و نون مشدد و واو و کسر همزه و سکون بای تختانی ) • و اگر در نفی است کیول بتزکی ( بکسر کاف و سکون بای تختانی و فتح واو و لام و کسر با و سکون تالی فوقانی و کسر را و سکون بای تختانی و کسر کاف و سکون بای تختانی ) و اگر در هر دو اتونی بتزکی ( بفتح همزه و نون مشدد و واو و کسر همزه و سکون بای تختانی ) • در قسم سیوم پنج چیز لازم شمرند تا قیاس تمامی یابد • پنجه ستو ( بفتح بای فارسی و جیم فارسی مشدد و های خفی و فتح سین و ضم تالی فوقانی مشدد و فتح واو ) مستدل داند که ملزوم در فلان جا است • درم سبچها ستو ( بفتح سین و بای فارسی و کسر مجهول جیم فارسی و های خفی و سکون بای تختانی ) دانستن جائه که لازم و ملزوم هر دو یقین باشد یا بنمایش آن کام دل برگیرد چنانچه مطبخ دود و آتش را • سیوم بیچها ستو ( بکسر با و فتح بای فارسی و جیم فارسی مشدد و های خفی و الف ) دانستن آنکه هر جا که مطلوب نیست ملزوم نیز نیست چون آب • چهارم ابادتت بشیدو ( بفتح همزه و با و الف و کسر دال و های خفی و فتح تالی فوقانی و کسر با و فتح سین مذقوظ و بای تختانی و سکون تالی فوقانی و فتح واو ) دانش عدم مقصود نباشد • پنجم است درت پچه تو ( بفتح همزه و سین و سکون تالی فوقانی و فتح بای فارسی و سکون را و کسر تالی فوقانی و فتح بای فارسی و جیم فارسی مشدد و های خفی و ضم تالی فوقانی و فتح واو ) • ۲۰ یعنی هیت دیگر بر نقیض مطلوب نبود • در قسم اول هیت سیوم این پنج نبود و در دوم دوم پنج ناپدید باشد • ۳ اداهون ( بضم همزه و دال و الف و فتح ها و را و نون ) و آن بیان ملازمت • ملزوم را بیابای خوانند ( بکسر بای بای تختانی و الف و کسر بای فارسی و فتح بای تختانی ) - و لازم را بیابلت ( بکسر با و بای تختانی و الف و فتح بای فارسی و کاف ) • و نسبت استلزامی را بیابت

( ۱ ) [ ۵ ] استه • [ ۱ ] نیست • ( ۲ ) [ ۳۵ ] مدعی • [ ض ] بدنی • [ ف ] مدلی •  
 [ ۴ ] مدنی • [ ۳ ] [ ف ۱ ] و آنرا اعتبار • [ ۴ ] [ ش ] تا • [ ۵ ] [ ش ک ] مطبخ و دود •  
 آتش را • [ ۶ ] الفاظ چون آب در [ ۵ ] نیست • [ گ ] چون آب که درونه آتش و نه دود باشد •  
 ( ۷ ) [ ۱ ] هفت سیوم پنج • [ ۳ ] در قسم اول نیست و سیوم این پنج • [ ۸ ] [ ۵ ] دوم فقط •



( بکسر با و بای تختانی و الفب و سکون بای فارسی و کسر تائی فوقانی ) \* ۴ آبدی ( بضم همزه و فتح بای فارسی و نون و بای تختانی ) و انمودن ملزوم است در جای مطلوب \* ۵ نگمن ( بکسر نون و فتح کاف فارسی و میم و سکون نون ) و آن نتیجه باشد \* اگر چه این اول است لیکن بعنوان مطالبه مذکور و در پنجم بطراز تقدیم می

۵ ترک - دانش غیر واقعیت و آن شناسائی فابودن ملزوم واقع است \* مستدل بگذارش آن اشتباه از نسبت استقامتی بردارد چنانچه منکر آتش را برگزید اگر چنین بودی ناپدید گشته که معلول آتش است \*

نونی - بیقین نمائیدن پس از انجام برهان \*

باد - گذاردن در جوابی آهیی رای یکدیگر را و به نیک سگالی و حق بزهی برگزیدن ۱۰ چون و چرا الزام دیگری و پیشی خود بر امری خاطر نکردن \* همانا چنین فرموده مردم عذرا مزال بی گم گمان چالش نمایند \*

جلب \* گفت رگویی دانش برای چیزگی همدیگر \*

بتذنا \* یکی را پیش نهاد هده جوئی و دیگری را برهم ران گذارد \* ار

هیدر آبهاس - قیاسی که در هیت نما باشد و آن پنجگونه بود \* این را اگر بالاتر از باد می آوردند

۱۵ یا از سه دیگر پائین سزاواری داشت \*

چهل سخن خصم را از تیرگی درون بر خلاف مراد او فرود آورده آونزش نماید \*

جات - در پاسخ آن گذارش که سردمند نباشد و نکوهیده بود و چرب زبانی و نکته گیری

پیش برد \* و آنرا بیست و چهار نوع دانند \*

نگرستان - گفتار خصم را سرمایه خموشی او گرداند \* و آنرا بیست و دو قسم انگارند \*

۲۰ در هر یکی ازین مقاصد شانزده گانه چندین مسایل و در هر کدام دگرگون رایها و حجت های رنگارنگ و تهذیلات گوناگون \*

و برانند هر که این شانزده چیز را چنانچه هست شناسا گردان از زادن و مردن رهائی یابد

و از غم و شادی آزاد زید و بسه گونه شناسائی بسرمنزل رسد - آدیس ( بضم همزه و کسر مجهول

دال مشدد و سکون بای تختانی و فتح سین ) این شانزده چیز را بنام شناسد و یاد گیرد \*

( ۱ ) [ ا ] و آن نمودن ملزوم \* [ ض ] و آن نمودن ملزومت \* ( ۲ ) [ ک ف ا د ] بسنه بودن \*

( ۳ ) [ ک ض ] بردارد \* [ ف ا م ] بردارد \* ( ۴ ) [ ف ا د ] نکوهیده و فرومیده ؟ \*

( ۵ ) [ ض ] ؟ همتا \* [ ش ] ؟ کم و گامت کفان ؟ \* ( ۶ ) [ ش ] [ مدده جوئی ] \* [ ض ] بدخوئی \*

( ۷ ) در [ ض ] نیست \*

[ ا د ] دیدم جوئی \*

لچهن - (بفتح لام و جیم فارسی مشدد و های خفی و نون) دانستن حقیقت آنها • پرتجهها (بفتح بای فارسی و کسر را و سکون بای تحتانی و جیم فارسی مشدد و های خفی و الف) پژوهش حال تعریف •

و این گروه اگرچه عالم را سرآغاز ندانند لیکن بانجام گزند و آنرا برلی گویند ( بفتح بای فارسی و سکون را و فتح لام و سکون بای تحتانی ) و آن دوگونه بود • نخست برهما سخوابستان نیستی بگذرد و دیگر پدید نیاید و همگی ابدایی صور بعدم درشوند - و علت نامۀ او خواهش ایزدی و سپری شدن زمان معین و رسیدن وقت معهود • چون آن هنگام فرارسد بمشیت الهی دهرم و ادهرم به نیستی گرایند و بایزدی خواهش جنبش در اجزای لایتجزی پدید آید و از آن بهیگ طراز تحقیق پذیرد و سنجوک روی در فنا نهد • اول کره زمین پس آتش بعد از آن باد سپس آب به نیستی خانه درشوند و هنگامه آفرینش درنور دیده گردد و همگی نفوس را شکت نری دهد • و این را مهابری خوانند ( بمیم و ها و الف ) • دوم مکت یافتن برهما • او را کهند پری گویند ( بفتح کاف و های خفی و نون خفی و دال هندی ) • درین هنگام جز دهرم و ادهرم و بهار و آسناستکار و گرم همه نابود گردد • و در هر صد سال شگرف که تخت گذارش پاست برهما بدین دولت رسد • و پس از سپری شدن همان قدر مدت برمهای دیگر طراز هستی برگردد •

و گروه بر چهارگونه شمردند - آن دو - سیوم خرد راستین از جهانیان بردارند و آن بر آمدن یکی از چهارجگ پیدائی پذیرد - چهارم فروشدن هر یک را پری او پندارند • نخست پیوند من از نفس ناطقه بگسلد و سپس اتصال نفس از بدن گسیخته گردد •

آفرینش عالم را سرشت گویند ( بکسر سین و را و سکون شین منقوط و کسر نای فوقانی هندی ) • بایزدی خواهش و سپری شدن زمان دراز و رسیدن وقت خاص دهرم و ادهرم را نیروی کار فرمائی بهم رسد و اجزای لایتجزی جنبش گرایند • در جز باهم پیوندند - آنرا دینک نامند ( بکسر دال و بای تحتانی خفی و ضم نون و فتح کاف ) • و پس از آن سه دینک فراهم گردد - آنرا ترینگ خوانند ( بکسر نای فوقانی و را و بای تحتانی خفی و کسر نون و سکون کاف ) • و چون چهار این گره آید چقرنگ گویند ( بفتح جیم فارسی و ضم نای فوقانی و فتح را و ضم نون و فتح کاف ) • و همچنین پایه پایه افزایند و فرادان پیکر چهار برافروزد و بر خلاف فروشدن هستی گردد بدین ترتیب - بان - آتش - آب - خاک - سپس برهما - بشن - مهادیو • نمایش این سه تجلی بیستم ۲۵ درنیاید لیکن بصورتها برآیند و فیضها بخشند • و از بان ابدان هوایی و آن در بای لوت باشند

(۱) [ لا ] تحقق // (۲) [ ی ] جز // (۳) [ ش ا د ] و ناکوفیون P • [ ی ] و مهادیو - فرادان // (۴) [ ش ا د ] چهار ابدان //

(ببا و نغ و یای تختانی و ضم لام و سکون واو و کاف) - و آن علوی طبقه ایست \* و لامسه و باد و زنده  
 و نفس آنرا بهندی زبان پزان گویند ( بفتح یای فارسی و وا و الف و فتح نون ) \* و آنرا پنج گونه  
 برشمرند چنانچه گفته آید \* و از آنش ابدان ناری که در آتش لَوگ اند ( بهمزه و الف و کسر دال و  
 فتح نای فوقانی مشدد ) و آن طبقه ایست که سیرگله آفتاب است - و باهره و انسام گرمی \* و از آب  
 ابدان آبی که در وزن لوگ می باشد ( بفتح واو و ضم را و فتح نون ) و آنرا نزدیک سمیرکوه نشان  
 دهند - و ذایقه و دریاها و برف و بچ و تگرگ \* و از خاک ابدان خاکی و شامه و چمان و نبات و  
 حیوان است \* و برهما بخواش خورش نخست ابدان تولدی پدید آرد و هوالمجب تفصیله برگذارند \*  
 و چنین گویند که یك خواش قدیم لیزدی برسیدن هنگام بر نواز پیدائی آرد و به نشیب آبان  
 ایستی نرسند - و در آفریدن چکبرکها نامند ( بکسر جیم فارسی و کاف و سکون یای تختانی و را و  
 ۱۰ کاف و های خفی و الف ) و در نبرد ساختن سلجهرکها گویند ( بفتح سین و نون خفی و کسر جیم  
 و ها و سکون یای تختانی و را و کاف و های خفی و الف ) \*

مراتب نامها بر پنج نهاد ۱ سوتر ( بضم سین و سکون واو و نای فوقانی و فتح را ) مقامد  
 که باکین اختصار برگذارند باشند \* ۲ بهاکی ( ببا و های خفی و الف و کسر کاف و فتح یای  
 تختانی ) اختصار دشارباب سوتر را بروشن رویه دانمایند \* ۳ بازتگ ( ببا و الف و سکون را و کسر  
 ۱۵ نای فوقانی و فتح کاف ) روشن گردیدریاب هر دو \* ۴ تیکا ( بکسر نای فوقانی هندی و سکون یای  
 تختانی و کاف و الف ) سیومین را شرح بر نویسند \* ۵ تندنه ( بکسر نون و فتح با و نون خفی و فتح  
 دال و های خفی ) همگی فن را بروشن بیایه برسر آید \*

و چندند دوازده گانه برشمارند - پنج گذشته - ششم بروت ( بکسر با و سکون را و کسر نای  
 فوقانی ) برخی بیچیدگهای نخستین را باکین اختصار کشایند \* هفتم توگت ( بکسر نون و ضم را و  
 ۲۰ سکون کاف و فتح نای فوقانی ) دران تفصیل سید باشد \* صوت را دو گونه شده وند یکی آنکه از حرف  
 پدید نیاید و آنرا دهون نامند ( بفتح دال و های خفی و فتح واو و کسر نون ) \* دیگر آنچه حرف  
 برسر آید آنرا برن خوانند ( بفتح با و سکون را و فتح نون ) و آنچه نیز گویند ( بفتح همزه و جیم فارسی  
 مشدد و های خفی و فتح را ) \* و چندند فراهم آمده را بد نامند ( بفتح یای فارسی و دال ) \* و چند  
 بد یکجا شده باکی ( ببا و الف و کسر کاف مشدد و فتح یای تختانی ) \* و چون چندین ازین باهم آیند  
 ۲۵ سوتر و جمع آمده این را برکون نامند ( بفتح یای فارسی و سکون ز و فتح کاف و سکون او و فتح نون ) \*  
 و چندند ازین چون گرد آیند آهنگ خوانند ( بهمزه و الف و سکون ها و کسر نون مشدد و سکون

( ۱ ) در [ ض ک ] ایست \* ( ۲ ) توگت بکاف فارسی \* ( ۳ ) [ ش اد ] شده \*  
 ( ۴ ) [ ش ادک ] همزه \* ( ۵ ) [ ض ن ] و آنچه از بر گوید برن خوانند \*

کاف ) \* چون ازین سرانجام یابد آدهیایی ( بفتح همزه و کسر دال مشدد و های خفی و بای تختانی و الف و فتح بای تختانی ) \* و جوق ازین ساستر نامند ( سین و الف و سکون سین و فتح تایی فوقانی و سکون را ) \* و در برخی نامها اشتباه در پندهای مذکور بود و آذرا نیز درین بکشایند \* هشتم برکون - یلک در مسئله را جدا ساخته نامه بر سارزد \* نهم آهدک مختصره که هر یلک روز توان خواند \* دهم بر ششت ( بفتح بای فارسی و کسر را و سین منقوط اول و سکون سین منقوط دوم و فتح تایی فوقانی هندی ) - هر چه در یک از کتب علمی نوشته از آن جدا گانه رساله نویسد \* یازدهم پدهت ( بفتح بای فارسی و دال مشدد و های خفی و کسر تایی فوقانی ) مسایل هر شش علم بتدریب در آن گذارش یابد \* دوازدهم سدگه ( بفتح سین و نون خفی و سکون کاف فارسی و فتح را و ها ) ندمه فنون دافانی دره \*

و این نامها مخصوص این گروه نباشد \* بیاض را برجیا نامند ( بفتح با و سکون را و کسر جیم و با و الف ) \* و بجای فصل و باب یک از ده کلامه آورند - آذک ( بفتح همزه و نون خفی و فتح کاف ) - اچمولس ( بضم همزه و جیم فارسی و های خفی و واو و الف و فتح سین ) - سرگ ( بفتح سین و سکون را و فتح کاف فارسی ) - بحرام ( بکسر با و سکون سین و واو و الف و فتح میم ) - آس ( بضم همزه و لام مشدد و الف و فتح سین ) - بتل ( بفتح بای فارسی و تایی فوقانی هندی و فتح لام ) - آدهیایی ( بفتح همزه و کسر دال مشدد و های خفی و بای تختانی و الف و فتح بای تختانی ) \* ۱۵ آس ( بضم همزه و کسر دال مشدد و سکون بای تختانی و فتح سین ) - آدهین ( بفتح همزه و فتح دال مشدد و های خفی و سکون تختانی و فتح نون ) - تندر ( بفتح تایی فوقانی و نون خفی و سکون تایی فوقانی و فتح را ) \*

و نیای برینج آدهیا ترکیب یافته \* نخستین در فهرست مقاصد شانزده گانه و تعریف هر کدام \* دوم در تفصیل پرمان و نصیح معرفت و جزآن \* سیوم در شش قسم بر مبی - آذما - سرپر - ۲۰ اندری - ارته - بده - من \* چهارم در باقی اقسام او \* پنجم در حال جات و نگرهستان \* اگر چه کفاد پیشتر است لیکن چون در کتاب نیای فراوان سخن گذارش یافته و مردم نیز بدان پیشتر پردازند بالا برنگاشته \*

• پیشک •

این مبین دانش را حکیم کفاد ( بفتح کاف و نون و الف و فتح دال ) بروی کالر آورد \* ۲۵ با نخستین یکتائی دارد و در چندین اختلاف کراید \* در نامها هفت پدارت بهم آورند - در با -

( ۱ ) [ ک ] معرف \* [ ض ] معروف \*

\* کرم - سامان - بسیکه - سموی - ابهاو - و همه را درین برگذارند \* و از پرممان<sup>(۱)</sup> جز پرنهچه و آتما نگروند \* و در اعراضی که از پختگی بدید آید از تابش خورشید یا گرمی آتش دگرگونگی رود \* و آن نزد اینان از روپ و رس و گنده و سپرش درنگردد - و آنرا پاکچ گویند (ببای فارسی و الف و فتح کاف و سکون جیم) \* نیای گوهر جسم را در خامی و پختگی بحال خود داند - پیشیکهک گوید اجزای جسم از هم جدا شود و بایزدی قدرت باز فراهم آید \* دیگر نیایک سموی بچشم<sup>(۲)</sup> در یاد و گناه بقیاس و استدلال \*

\* میانسا \*

( بکسر مجهول میم و سکون یای تحنانی و میم و الف و نون خفی و سین و الف ) \*  
 حکیم جیم این دانش را بدید آورد ( بفتح جیم و سکون یای تحنانی و کسر میم و نون ) \* ازان دو پیشین مقدم است و سرآمد دانش اندوز سه تن - کمارل بهمت ( بضم کاف و میم و الف و کسر را و فتح لام و با و های خفی و نای فوقانی هندی مشدد ) - پربهاکرگر ( بفتح های فارسی و سکون را و فتح با و های خفی و الف و فتح کاف و را و ضم کاف فارسی و ضم را ) - موارمسر ( بضم میم و را و الف و کسر را و میم و سکون سین و فتح را ) \* شهرت چنان دارد که این گروه بایزد بیچون نگروند و چندی گرایند لیکن آفریننده ندانند و پیدایش اشیا از دهرم و ادهرم اندیشند \* چون بدانند پزوهان  
 ۱۰ انصاف گزین انجمن حق جوئی فراهم آمد هودا شد که همه را رای پسین است لیکن از چاره گری نفس بوقلمون ازان ذات بیهمال خموشی و نرزد و مدار گفت و گو بر کردار گوناگون نهند \* و مردم از ناشناسانی دشمن نگوئی چنان برگذارند و ایزد را مقدار نشمزد \*  
 و پرممان که نیای در اعراض یاد کرده دران قدسی ذات نکویند و برهما و بشن و مهادیو ایزدی مظاهر شمارند - و چنان برگویند نفوس بشری بدست آویز نیل کرداری بدان پایه برآیند \*  
 ۲۰ و گزین دیرته افسون را دانند و از نیرنگی سبک بر شناسند \* عالم را آقا و انجام نه نهند \* چهار گانه آخشیج و کوهها و دریاهای بزرگ را نیز همیشگی انکارند \* نزد این گروه اجسام از اجزای صغار فراهم آید و بجوهر فرد نگرایند \* و من را چون آتما همه جا پندارند و کارکرد آدمی را باختیار و خواهش او برگذارند و مدارج دوزخ و بهشت و نزول و صعود ابدانی و حکمت اثبات کنند لیکن پسین همه را نینگارند و از پیوند گیان و کرم چهره برافروزد و نیز دانش والا و سترگ آسودگی دران حال همواره باشد \*

( ۱ ) در [شک] نیست \* ( ۲ ) [اشک] بگویند \* [ضه] نگروند \* ( ۳ ) همچنین در [اض] [شک] [د] از تابش خورشید یا گرمی آتش فقط - و الفاظ دگرگونگی رود بعد از الفاظ سکون جیم داشته اند \* ( ۴ ) [ضشکک] چشم \* [اد] جسم \* ( ۵ ) [ک] ذکر \* ( ۶ ) [ک] جا \*

و ششوائی از اعراض باد انگارند - و نیای از آکاس \* و سموای را دومین از آن سه کس در قدیم قدیم<sup>(۱)</sup> و در حادث حادث داند و هر جا جدا انگارند و به تادات میی تعبیر کنند ( بنای فوقانی و الف و دال و الف و کسر تایی فوقانی و میم و فتح در یای تختانی ) \* به بسیکه نگرایند \* و پدارتیه پیش بهت و مسرده ناست - درب - گن - کرم - سامان - تادات میی - ابهار - هفتم بیستنی ( بفتح با و سکون یای تختانی و کسر سین و سکون شین منقوط و کسر تایی فوقانی هندی و فتح یای تختانی ) و بیوند نیستی را این نام بر نهند و جداگانه موجوده پندارند و نیای سرپ و سبد برگذارند - هشتم شکت ( بفتح شین منقوط و سکون کاف و کسر تایی فوقانی ) امره است قایم بغیر چشم در نیاید و کارگر آمد چون نیروی سوختن در آتش و دفع تشنگی در آب ، و آنرا درتا بر شمردند - ذاتی چنانچه گفته آمد و عرضی که با مسون و مانند آن پدید آید ، و نیای سوزش و سیوایی از آتش و آب داند - نهم سادرشی ( بسین و الف و کسر دال و سکون را و کسر شین منقوط و فتح یای تختانی ) امره است \* که در دو چیز تناسب پدید آرد - دهم سنگهیا عدد را عرض ندانند و جداگانه جوهر بر شمردند \* و پرباکرگر نه پدارتیه بر شمارند و ابهار از اشیا نداند \*

جوهر را کمال بهت یازده گوید - نه پیشین - دهم اندهکار ( بفتح همزه و نون خفی و فتح دال و های خفی و کاف و الف و فتح را ) تاریکی \* نیای و گرو مسر نیمندی نور شناسند و این گروه جوهر جداگانه پندارند که سایه خود بر همه اندازد \* روپ - پیمان - پرتکوتو - سنجوگ - بدهاگ - پرتو - ابرقو - اعراض او اندیشند - و یازدهم سبد پاینده همجا اعتقاد کنند \* و هر وقت را جواهر داند و همان اعراض اذنهکار بغیر روپ اعراض او بر شمارد \* و اعراض را بیست و دو برگوید \* و مسر و گرسبد را جواهر ندانند لیکن قدیم انگارند \* و نزد بهت علم بعلم از قیاس بهم رسد \* و گرو را یی آنست که از همان عام این روشنی پدید آید چون چراغ که خوبشتر را هم بسان دیگران بنماید \* و مسر با نیای بختانی دارد که از جوهر من پدید آید \* و عرض پیمان را چهارگونه نداند و بدو قسم نخستین گرایند \*

۱۰ طلا را نیای از آتش داند و این گروه از زمین - و کال را نیای بقیاس در یابد و نزد او حواس - و از اعراض روپ را این گروه قدیم دانند و هر یک از رنگهای پنجگانه را در محال مختلف یک دانند \* و کلیت را خاص جوهر شناسند \* و بیگ سنسکل را نگرند و کار او را از کرم برگذارند \* و پیمان نزد بهت و مسر نش بود - چهار که در نیای گذارش یافت و حواس را هفت برگوید و تاس اندری افزاید ( بنای فوقانی و الف و کسر میم و سین ) و بدر ظلمت در یابند \* و نوزده کیولا انویی و کیول بتویکی نگرند و گربمتهیای گیان نگرایند در شنشی و پیرچی دودانش درست

( ۱ ) [ ک ] در قدیم و در حادث شمردند \* ( ۲ ) [ کد ] نگرایند \* ( ۳ ) [ ک ] و آن ظلمت را در یابد \* ( ۴ ) [ ک ] دود و آتش \* ( ۵ ) [ ک ]

انگارند • ادراک باد را نیای بقیاس پندارد و این گروه بلاصه • پنجم ارتهاپت ( بفتح همزه و سکون را و فتح تایی فوقانی و های خفی و الف و فتح بای فارسی و کسر تایی فوقانی مشدد ) و آن گذاردن ملزوم و خواستن لازم باشد • ششم انهلجده ( بفتح همزه و ضم نون و فتح بای فارسی و لام و سکون با و کسر دال و های خفی ) نادانستن اشیا - گویند علم باعدم اشیا از عدم علم اشیا بهم رسد • و آنرا مسر • چون نیای از برتجه داند •

وجه همت این گروه کردار باشد و آنرا بر دوگونه دانند - همت ( بکسر با و ها و فتح تایی فوقانی ) کردارے که نیکوئی بار آورد - ننگده ( بکسر نون و کاف و فتح دال مشدد و های خفی ) آنچه کارکرد آن ناخوشی بردهد • نخستین بر چهار نوع - نت ( بکسر نون و فتح تایی فوقانی مشدد ) همه روزه کندر ترکب آن نکرهیده بود - نیمتک ( بفتح نون و سکون بای تحتانی و کسر میم و تایی فوقانی مشدد و فتح کاف ) کردارهای ناگزیر در وقت مخصوص چون خسوف و کسوف - کامی ( کاف و الف و کسر میم مشدد و فتح بای تحتانی ) بدست آویز آن بر فراز خواهش برآیند - پرایسپت ( بفتح بای فارسی و را و الف و کسر بای تحتانی و سکون سین و کسر جیم فارسی و فتح تایی فوقانی مشدد ) که سرمایه بخشش گناه شود - و هرشش طایفه نخستین ازین نه گروه بدین گزینند و روزگار خود را بدان آباد سازند •

۱۵ و هریکے از چهار گونه آدم را روشے دیگر در کردار نهاده اند •

مقاصد این فن در دوازده ادھیای گذارش یافته • نخست در پدارتھ و پرمان • دوم در کرم و برداشتن اذتیاء از برخے محال بید • سیوم در لخنے بزرگ کردار که نتیجت آن الھی کتاب ہوگدارد و دیگر کردارهای خرد که در انجام آن بتقدیم رسد • چهارم در آنکه اندوختن مال برای دو چیز است - آسایش خودش و بآتش انداختن • پنجم در ترتیب اعمال • ششم در پاداش گوناگون کردار • هفتم در گذارش آنکه کارکرده که در بید طراز اجمال داند اورا بسان آنچه درانجا بتفصیل گذارده بجای آورند • هشتم در وانمودن برخے از مفصل که در مجمل بکار برند • نهم در بیان افسونے که بنام یکی در الھی کتاب مذکور است بجای او نام دیگری آورده و بنیایش پرداختن • دهم در بیان چندے که ازان مفصل دران مجمل بجای نیاید • یازدهم در بیان آنکه یک کرد برای سرانجام دو کار بجای آورند • دوازدهم در بیان کرده که دران پیش نهاد همت بجز یکی نبود و بدیگرے بی یارش بهم رسد •

• بیدانت •

( بکسر مجهول با و سکون بای تحتانی و دال و الف و نون خفی و فتح تایی فوقانی ) • پدیدآرند • این والا دانش حکیم بیاس ( بکسر با و بای تحتانی و الف و فتح سین ) • اورا اهل هند از نه تن

دیرزندگی برشمرند بدین تفصیل - لومس ( بضم لام و سکون وار و فتح میم و سکون سین ) - مارکندی (بمیم و الف و فتح را و کاف و نون خفی و کسر مجهول دال هندی و سکون یای تحتانی ) - بیاس - آشتهامان ( بفتح همزه و هم سین مشدده و فتح تایی فوقانی و های خفی و الف و میم و الف و نون ) - بل ( بفتح با و کسر لام ) - هنوزت ( بفتح ها و سکون نون و فتح وار و نون خفی و تایی فوقانی ) - بیبیکس ( بکسر دو با و های خفی و سکون یای تحتانی و فتح کاف و های خفی و سکون نون ) - کریاچارچ ( بکسر کاف و سکون را و یای فارسی و الف و جیم فارسی و الف و فتح را و سکون جیم ) - برسرام ( بفتح بای فارسی و سکون را و فتح سین و زا و الف و میم ) \* ازین نه نین دیرپا شگرف داستانها برگذارند \*

دانندگان این سنگ دانائی در پدارت و پرمات و جزآن بسان میمانسا باشند و بیشتر بروش بهت سوزند لیکن بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و دیگر نیرنگی این سپنجی سرا نیست هست نما پذیرند \* در برخ نامها دو پدارت برگزیدند - درک ( بکسر دال و سکون رای خفی و کاف ) آتما - دوم درسی ( بکسر دال و را و کسر سین مشدده و یای تحتانی ) پیدایش \* جز ایزد بیچون هست ندانند و عالم را نمود بے بود انگارند چنانچه آدمی زان در غنودگی خدائی پیکرها را نمائنی شود و هزاران غم و شادی اندوزد این بیداری را بدانسان شمارند - بک درخشنده نور بگونگون اعتبار دگرگون نامها برگرفت \*

درین بزرگ علم از شش چیز سخن رود - برمه - ایسر - جیو - آگیان - سنبنده - بهید \* و هر شش را بے آغاز دانند و نخستین را بے انجام نیز \* برمه ( بفتح با و سکون را و فتح میم مشدده و های مکروب ) دادار بیممال - وجود و علم را عین ذات گویند و همچنان راحت و آنرا آند گویند ( بفتح همزه و نون و نون خفی و فتح دال ) و دران بیچون جز این سه چیز برگذارند \* آگیان ( بفتح همزه و کسر کاف فارسی مشدده و یای تحتانی و الف و فتح نون ) خلاف پیشینیان آنرا وجودی شناسند - و او را در قوت انگارند - بچیمپ سکت ( بکسر با و جیم مشدده فارسی و های خفی و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و سین و کاف و کسر تایی فوقانی ) نیروی پدید آردن - و آردن سکت ( بهمزه و الف و فتح وار و سکون را و فتح نون ) قوت بوشیدگی شناسائی \* سنبنده ( بفتح سین و نون خفی و فتح با و نون خفی و فتح دال و های خفی ) پیوند آگیان با نخستین \* بهید ( بکسر با و های خفی و سکون یای تحتانی و دال ) جدا بودن اینها از یکدیگر \*

گویند آگیان با نخستین قوت مایا نام گویند (بمیم و الف و یای تحتانی و الف) و با دوم آبدیا

(۱) [ك] آشتهامان || (۲) [ک] در دنیا || (۳) [ض] بوداش || (۴) همچین  
در [گ] \* [ه] و خون و علم را \* [ض] وجود علم را ||



( بفتح همزه و کسر با و دال مشدده و یای تحتانی و الف ) \* و ذات مقدس را با پیوند صابا تعیین  
 بهم رسد - آنرا ایسر گویند ( بکسر همزه و سکون یای تحتانی و نون سین و سکون را ) و در آگهی فتور راه  
 نیابد \* و آن بیهمال را با پیوند اهدیا جبر خوانند ( بکسر جیم و سکون یای تحتانی و فتح واو ) و  
 حیواتما نیز گویند \* دانش پرده نشین خفا آید و گرد نقصان بردامن کبریا نشینند \* و گروهی که ابتدا  
 ۵ یک دانند جبر بیش از آن نبود \* و نزد ایشان کسی را مکت نشده است و پیش جوقی که آن بسیار این  
 نیز فراوان - و چندین فروهیده مردم بدان دولت رسیده و آن در شدن آگیاں مذکور باشد بفرود  
 و لا دانش \*

آگیاں سه عرض دارد - ست ( بفتح سین و سکون نای فوقانی ) دانش و خوشحالی و  
 آسودگی و مانند آن ازو پدید آید - رج ( بفتح را و سکون جیم ) خواهش و غم و شادی و مثل آن ازو  
 ۱۰ خیزد - تم ( بفتح تای فوقانی و سکون میم ) خشم و بیدانشی و تن آسانی و آنچه بدان ماند ازو آید -  
 ایسر با رج برهما نام گیرد و نمایش آفرینش ازو چهره برانوزد - و با ست بشن - و پرورش آفریده  
 بدو باز گردد - و با تم مهان یو - او پیداشده را به پیغمبر نیستی نشانند \* و ساسله آفرینش بدین سه  
 عرض صورت گیرد و همه نمایشهای بی بود آگیاں \* چون پیشینان عناصر را پنجگانه دانند لیکن هر یک را  
 دو گونه برگینند - سرچهم ( بضم سین و سکون وار و فتح جیم فارسی و های خفی و میم ) چنان جز  
 ۱۵ که بچشم در نیاید و آنرا اینچی کرت نامند ( بفتح همزه و یای فارسی و نون خفی و کسر جیم فارسی  
 و سکون یای تحتانی و کسر کاف و سکون را و فتح تای فوقانی ) - درین حال تم بیشتر باشد \* سوم  
 سهول ( بسکون سین و ضم تای فوقانی و های خفی و سکون وار و لام ) نه اینچنین - و آنرا پنچی کرت  
 خوانند - بافرزنی رج پیدایش گیرد و بزبان تی رج آکاس نام یابد \* اول را عرض آن شمارند \* نیز بدین  
 ملاحظه باد صورت بست \* و او را دو عرض بود - سبد و سپرش \* و از افزایش ست آتش  
 ۲۰ پدید گشت و آنرا سه عرض باشد - دو مذکور و سوم روپ \* و از بسیاری ست و رج آب ظاهر شد - و  
 و او را چهار عرض - سه گذشته و چهارم رس \* و از فراوانی تم خاک لوح هستی بدست گرفت - و اعراض  
 پنجگانه بدو نسبت دهند - چهار پیشین و پنجم گنده \*

گویند از آکاس سامعه و از باد لامسه و از آتش باصره و از آب ذابقه و از زمین شامه بچیرگی  
 ست طراز هستی گیرند \* و این پنج را گیاں آندری نامند ( بکسر کاف فارسی و یای تحتانی  
 ۲۵ و الف و نون و کسر همزه و نون خفی و کسر دال و را و سکون یای تحتانی ) - و از آکاس قوت  
 گویند پدید آمد - آنرا با کب خوانند ( بجا و الف و سکون کاف ) \* و از باد قوت دست ظاهر

( ۱ ) [ د ] بقینی \* [ ض ] ک [ تعینی ] \* ( ۲ ) [ ه ] واپس ؟ \* ( ۳ ) [ ک ] خرد \*  
 ( ۴ ) [ ض ] لوزا \*

شد - آنرا بان نام نهادند ( ببا و الف و کسر نون ) \* و از آتش قوت یا پیدايش گرفت - آنرا باد خوانند  
 ( بباي فارسي و الف و کسر دال ) \* و از آب قوت بيرون شدن بواز نمودار شد - و آنرا بای گویند  
بباي فارسي و الف و هم ياي تحتاني ) \* و از خاک قوت و بزش بول - و آنرا آپسته نامند  
 ( ضم همزه و فتح بای فارسي و سکون سين و فتح تای فوقاني و های خفي ) \* در هر پنج راج غالب -  
 این را مردم اندری نامند \* و بسيار در دانش اندوزان هندی موم بدین گویند \*

و از غلبه ست جوهره لطيف پديد آمد - آنرا انتهگون گویند ( بفتح همزه و نون خفي  
 و تای فوقاني و سکون ها و فتح کاف و را و نون ) \* و آنرا از چهار حالت چهار نام باشد - چون ست  
 چيره آید و آنچه تشخيص و تحقيق پديد کرده چت نام گیرد ( بکسر جيم فارسي و فتح تای فوقاني  
 مشدده ) - و چون راج افزايش پذيرد و شک چيره برافروزد من خوانند ( بفتح ميم و نون ) \*  
 و چون ست چندان افزون شود که بر قواز يقين برآید بده نامند ( بضم با و کسر دال مشدده و های \*  
خفي ) - و بزبادتي تم نظر بر خود انکند و عاريتها بخود منسوب گرداند انگار گویند ( بفتح همزه  
 و ها و نون خفي و کاف و الف و فتح را ) \*

از اينچي کوت بغلبه راج پنج باد هستي گیرد - بران ( بفتح بای فارسي و را و الف  
 و فتح نون ) باد است در دهن و بيني - آدان ( بضم همزه و دال و الف و فتح نون ) باد حلقوم -  
سان ( بفتح سين و ميم و الف و فتح نون ) باد شکم - آبان ( بفتح همزه و بای فارسي و الف و فتح نون )  
نون ) باد راه بواز - ببان ( بکسر با و بای تحتاني و الف و فتح نون ) باد تمام بدن \* دوآيندري  
 و انتهگون و پنج باد را که شانزده چيز باشد لنگ سرير نامند ( بکسر لام و نون خفي و فتح کاف  
 فارسي و سين و کسر را و سکون بای تحتاني و فتح را ) \* و سوجهم سرير نيز گویند \* برخه انتهگون را  
 باعتبار بده و من و لاحظه چمت و آهنگر دو بندارند و اجزای او را هنده برشمارند \*

و این بدن را در هر چند از ثابت کنند و از لطافت بننگنای حس در نیاید \* هنگام \*  
 مکت به نیستی گراید \* سپس جانداره پيدائي گیرد \* همگی لنگ سريره را داند و آنرا هون گوبه  
 خوانند ( بکسر ها و فتح ز و نون مشدده و فتح کاف فارسي و را و با و های خفي ) \* و آنچه بس  
 آری هستي يابد ازین روحاني پدید داند \*

و پیدايش سنبول سرير بدین روش برگذارند - هر یک از پنج سوجهم را دو بخش برسانند و  
 ازین ده پنج را چهار چهار گردانند - نصف آکس سوجهم را با چهار حصه دیگر از باد و آتش \* و  
 آب و خاک سوجهم بدوند باده آکس سنبول هستي پذيرد \* و با انصاف باد یک بخش از

( ۱ ) [ غ ] بای و عرواب موافق کن \* ( ۲ ) [ ک ] باه \* ( ۳ ) در [ ض ] نیست \*  
 ( ۴ ) در [ ض ] نیست \* ( ۵ ) [ ک ] پنج را از آکس و آتش و آب و خاک انصاف \*

آکاس و آتش و آب و خاک جمع گردد باد ستهول پدید آید • با نصف آتش چهار حصه آکاس و آب و خاک برآمیزند آتش ستهول صورت بخند • و همچنین حالی آب و خاک • و برخی برانند آکاس و باد ستهول سه آمیزش آتش و آب و خاک پیدائی گیرد و آتش و آب و خاک ستهول بدین آئین انتظام یابد • و هر سه را در بخش برسانند و یک یک حصه را بحال دارند و نیمه هر کدام سه قسم گردانند و بدان پیش آمیزش یابد و آتش و آب و خاک ستهول وجود گیرد و از پنج عناصر ستهول بافروزی یکی از ان اعراض سه گانه چهارده لگ و ساکنان اینجا پدید آیدند •

گویند جانور طراز هستی گیرد • همگی ستهول سر بر بر شناسند - آرا برات نامند (بکسر با

و را و الف و فتح تالی فوقانی هندی ) •

نیست شدن عالم بدین گونه برگذارند • زمین در آب و آب در آتش و آتش در باد کف نشین  
 ۱۰ نیستی گردد و باد در آکاس و آکاس در مایا بقباب ناپود در شود • و آگیان با لوازم ازین نمودی بود  
 برخیزد • و آنرا سه پایه برنهند - دینندن (بفتح دال و سکون یای تحتانی و فتح نون و نون خفی و کسر دال و فتح نون ) چون یکروز هون گریه که همان روز برهماست بیشتر آفرینش را نیستی درگیرد - براکرت ( بفتح بای فارسی و را و الف و کسر کاف و را و فتح تالی فوقانی ) همه هستی یافتها باگیان در شوند - آندک ( بهمزه و الف و کسر تالی فوقانی و نون خفی و کسر تالی فوقانی و فتح کاف ) آگیان انجام پذیرد و دانش والا فرغ بخشد • و قسم اول فراوان شده و شود - و دیگر جز یکبار نباشد - و آگیان بکارکرد دایمی در مسازمی شناسندگان آگاه دل • و آن سه چیز پیشین بیفروغ نیستی نشینند •

در چهار آدهبای مطالب این فن گذارش یابد - نخستین در احوال برمه - دوم در دور کردن دگرگونی که در پیکرها و معانیست - سیوم در بیان آنچه بدو مکت سرانجام گیرد -

۲۰ چهارم در چگونگی مکت •

دانش منشان هندی بوم بید را بر سه بخش ساخته اند - اول کرم کاند (بفتح کاف و سکون را و میم و کاف و الف و نون خفی و دال هندی ) گوناگون کارکرد دران - و آنرا پورب میمانسا نامند ( بضم بای فارسی و سکون واو و فتح را و با و کسر میم و سکون بای تحتانی و میم و الف و نون خفی و سین و الف ) چنانچه گفته ازان نگاشته آمد در سیومین دانش • دوم گیان کاند و این را پرمیمانسا خوانند ( بضم همزه و فتح تالی فوقانی مشدد و فتح را ) و این به بیدانتا مشهور • سیوم پراسنا ( بضم همزه و بای فارسی و الف و فتح سین و نون و الف ) و آنرا سکرکون میمانسا گویند

( بفتح سین و نون خفیی و فتح کاف و سکون را و فتح کاف و های خفیی و فتح نون ) ایزد را در پیکر اندیشیده توجه نمودن - و امروز این مس ناپدید \* گویند شناخت بیدانت سزاوار هر کس نباشد و این شگرف گفتار بهر گوش در شود - جویای او باید که پژوهش قدیم و غیر قدیم داشته باشد و عالم را از نظر اعتبار انداخته در طلب مقصود سخت کوش بود - و از نابود مدرکات حواس آورده دل نشود و گرفتار شادی و غم نبود و اندیشه مکت روز افزون \*

### • • سانک • •

گذازده این آگهی داستان حکیم کبیل ( بفتح کاف و کسر بای فارسی و فتح لام ) \* برخی برانند که این گروه بایزد بیچون نگارند - و تحقیق آنست که آفریننده نگویند و آفرینش از پرکرت دانند و عالم را قدیم بر شمارند \* و آنچه نقاب نیستی پوشد آنرا معلوم نپندارند - گویند معلول بعلمت در شود بسان درهم کشیدن سنگ پشت دست و پا را \* و باعمال اختیاری گردند و بدو زخ و بهت و پاداش نیز \* و مکت را بسان میمانسا برگذارند \* و برمان بر سه گونه دانند \* <sup>۱</sup> آنما را اعتبار نکنند - تشبیه و تمثیل را موجب عام نشمرند \* کال و دسا را جوهر فینگارند - از جنبش آفتاب بر شمارند \* و در کتب این گروه بجای پدانه تمّت آورند ( بفتح تایی فوقانی و ضم تایی فوقانی مشدد ) - و بیست و پنج برگویند و از چهار نوع برنگردن - پرکرت ( بفتح بای فارسی و کسر کاف و سکون را و کسر تایی فوقانی ) علمت شود و معلول نگردد \* دوم پرکرت بکرت ( بکسر با و سکون کاف و کسر را و تایی فوقانی ) برخی را علمت و جوقه را معلول و آن هفت گونه بود - <sup>۱</sup> مهت ( بفتح میم و ها و دو تایی فوقانی نخستین مفتوح و تایی مضموم مشدد ) - <sup>۲</sup> اهنگار ( بفتح همزه و ها و نون خفیی و کاف و الف و را ) - و <sup>۳</sup> تن مائر ( بفتح تایی فوقانی و سکون نون و میم و الف و فتح تایی فوقانی و سکون را ) \* سیوم بکرت ( کسر با و سکون کاف و کسر را و سکون تایی فوقانی ) معلول شود و آن از شانزده بیرون نبود - یازده اندزی ( بکسر همزه و نون خفیی و کسر دال و سکون تایی تحتانی ) \* و پنج عنصر \* چهارم نه پرکرت نه بکرت - نه علمت باشد نه معلول و آن پرکه بود ( بضم بای فارسی و سکون را و فتح کاف و های خفیی ) \*

آنما \* قسم اول جوهر قدیم و همه جا بیدایش (۴) یک دانند و خداوند ست و رج و تم \* چهارم قسم را بردر گونه دانند - ایزد بیچون همگی و دانش را عین انگارند - درم نفس ناطقه و اروا همه جا و قدیم اندیشند و فرزان برگذارند \* از بیوند نخستین با چهارم همگی و نیستی چهوه برافروزند \* گویند پرکرت دور است - هیچ ندیند و نداند لیکن آمد و شد نماید و آنما را بمثلت بیبا شمارند \* چون

( ۲ ) \* همچنین در [ کش ] \* [ ۳ ] \* جاوید دانش و یک \*

( ۱ ) [ ۳ ] \* بیان \*

هر دو با هم پیوندند هنگام پیدائی و فرو شدن گرمی پذیرد • بهنگام پوی آن سه عرض و ایر باشند •  
 چون زمان پیدایش در رسد ست غلبه کند و مهنت پدید آید و نخست آفریده او را دانند و برای هر  
 آنم جداگانه بود • او را بدنه نیز خوانند (بضم با و فتح دال مشدده و های خفی) • جوهر پندارند و مورد  
 هشت چیز آمده - دهرم - آدهرم - گیان - آگیان - بپراگ (بفتح با و سکون یای تحتانی و را و الف  
 ۵ و فتح کاف فارسی) آگهی از هیچی دند و افسردگی دل ازان - ایدراگ (بفتح همزه) نقیض آن -  
 ایدسرج (بفتح همزه و کسر یای تحتانی و سکون یای تحتانی ثانی و ضم سین و سکون را و فتح جیم)  
 نیروی شگرف از گذارش نفس پدید آید و آنچه در دید مردم دور و دشوار باشد پیدا سازد و هشت گونه  
 او در پانجل مذکور - ایدسج (بفتح همزه و فون و سکون یای تحتانی و ضم سین و سکون را و فتح جیم)  
 نه اینچنین باشد • چهار ثبوتی از افزونی ست پیدایش گیرد و چهار دیگر از زیادتی تم • و از مهنت  
 ۱۰ اهنکار طراز هستی گیرد • جوهر است اناگوری و چیزها را بخود نسبت دهد • در مهنت اگر ست  
 غالب باشد بیکت اهنکار نام یابد (بفتح با و سکون یای تحتانی و کسر کاف و سکون را و کسر تایی  
 فوقانی) • و اگر تم زیاده شود بهوتاد اهنکار گویند (بضم با و های خفی و سکون واو و تایی فوقانی  
 و الف و کسر دال) • و اگر رج بیشتر گردد تیجس اهنکار خوانند (بفتح تایی فوقانی و سکون یای  
 تحتانی و فتح جیم و سکون سین) • از نخستین قسم اهنکار یارده اندری پدید آید - شش گیان اندری •  
 ۱۵ پنج گرم اندری چنانچه گذارش یافت • و از دوم پنج تن مانر - سبد - سپرش - روپ - رس - گنده •  
 همانا این گروه جوهر میدانند و ازین پنج عناصر پنجگانه طراز هستی گرفت • از سبد آکس -  
 از سپرش باد - از روپ آتش - از رس آب - از گنده خاک • و ازین گذارش پیدائی گرفت که هفت  
 چیز مذکور از جهت علت اند و از رهگذر معلول - و شانزده چیز یارده اندری و پنج عناصر آنها معلول •  
 و آنها را نه علت شمارند و نه معلول • گویند حواس پنجگانه پذیرای دریافت گردند و من سرد  
 ۲۰ و زبان را برشناسد • و اهنکار بفعل یا ترک آن خود را قرار دهد و مهنت جزم بیکه ازان دو کند • و دیگر  
 پیدایش از پنجگانه آخشیج صورت گیرد • چون نت دیگر ایجاد نمیکند بنابراین علت نشمرند •  
 عنصری مخلوقات شش نوع دانند - سرگ لوک (بضم سین و سکون را و کاف فارسی و ضم لام  
 و سکون واو و کاف) علوی عالم - با افزونی ست پیدائی گیرد - مرت لوک (بکسر میم و سکون را و ضم  
 تایی فوقانی) جائی که آدمیان بسر برزد بزیادتی رج چهار برافروزد - پاتال لوک (بیای فارسی  
 ۲۵ و الف و تایی فوقانی و الف و فتح لام) زیر زمین با افزایش تم هستی پذیرد - دیوته (بکسر مجهول  
 دال و سکون یای تحتانی و فتح واو و تایی فوقانی و های مکثوب) با افزونی ست موجود گردد •

( ۲ ) همچنین در نسخها ۱۱

ارساترگ فیروخویشتن را به پیکرها درآورد و بشکوف صورتها برآیند - و از صفای گوهر پیکر اصلی چشم درنیاید \* و آن هشت گونه بود - براهمی ( بفتح با و را و الف و سکون ها و کسر میم و فتح یای تختانی ) قدسی نفوس که در طبقه برهما بسر برند - پواجاپتی ( بفتح یای فارسی و را و الف و جیم و الف و فتح یای فارسی و کسرتای فوقانی مشدد و فتح یای تختانی ) - پواجاپت نام دیوته بزرگ است و طبقه جداگانه بدو منسوب و آنان را که در اینجا بنگاه دارند بدین نام بخوانند - ایفدر ( بفتح هذمه و کسری یای تختانی و نون خفی و سکون کال و فتح را ) ایفدر فرمانروای علوی عالم - طبقه خاص بدو منسوب - گروهی که در اینجا باشند بدین نام اختصاص گیرند - پیتر ( بفتح یای فارسی و کسری یای تختانی و سکون تای فوقانی و فتح را ) عذیده هندی حکیم آنست که چون نیالگر هر کس به نیکوکاری فرزند بهشتی پیکرها برگزیده در طبقه علییه کام دل برگزید - از دیوتها هر که در اینجا باشد آنرا بدین نام سرایند - گاندھوب ( بکاف فارسی و الف و نون خفی ۱۰ و فتح دال و های خفی و فتح زا و با ) گویند طبقه ایست که در آن رامشگران قدسی نفوس زندگانی نمایند - جآچه ( بجیم و الف و فتح جیم فارسی و های خفی ) طبقه ایست که در آن گروه جچه بنگاه دارند نیایشگران کبیر پاسبان شمال - راجپس ( برا و الف و فتح جیم فارسی و های خفی و فتح سین ) طبقه ایست که در اینجا قوم راجپس می باشند که بدنفسان این گروه اند و جان شکر می مردم نمایند - پیسآچه ( بفتح یای فارسی و سکون یای تختانی و سین و الف و فتح جیم ۱۵ فارسی و های خفی ) بدین نام گروهی ازین طایفه آند بیدگوهی و آشفته رانی روشناس و زبون تر از راجپس و ایشان را طبقه جداگانه است و از هر یک شگرف داستانها برگذارند \*

نرجنج ( بکسرتای فوقانی و سکون را و فتح جیم و نون خفی و فتح جیم ) جاندار بیدگویی ریح بیدائی گیرد و آنرا پنج قسم برسانند - پش ( بفتح یای فارسی و ضم شین منقوط ) چارپایان شهری \* مرگ ( بکسر میم و سکون را و فتح کاف فارسی ) چارپایان صحرائی \* پکه ( بفتح یای ۲۰ فارسی و کسر کاف مشدد و های خفی ) پرندها \* سری مرپ ( بفتح سین و کسر را و سکون یای تختانی و کسر سین و سکون را و فتح یای فارسی ) گوناگون مار و آبی جانور \* سنهاور ( بسکون سین و فتح تای فوقانی و های خفی و الف و فتح و از و را ) سنذیها \* مانگه ( بمیم و الف و کسر نون و ضم کاف مشدد و های خفی ) آدمی بانزونی ریح \* و بسیاری بدین تقسیم گروه و عقیده آن دارند \* هنگام نیستی آذربخش به پنج عنصر درشوند و آخشلیجان در پنج تن مآثر درآیند و اینها ۲۵ دراهنکار پرده نشین گردند و لو در خلوتکده مهلت نشیند و این در صفتگاه برکرت نهان شود \*

رنج را بر سه گونه دانند - آدهیاتمک ( بهمزه و الف و کسر دال مشدد و های خفی و  
 یای تختانی و الف و کسر تایی فوقانی و میم و فتح کاف ) درد درونی و نکوهیده خوی  
 نفسانی \* آدهایوک ( بهمزه و الف و کسر دال و های خفی و فتح دال و سکون یای تختانی و کسر  
 واو و فتح کاف ) آسید که از دیونها رسد \* آدهبوتک ( بهمزه و الف و کسر دال و های خفی و فتح  
 ۵ با و های خفی و سکون واو و کسر تایی فوقانی و فتح کاف ) گزندی که از پنج عناصر رسد \* بند  
 ( بفتح با و نون خفی و فتح دال و های خفی ) آنچه سرمایه پاستنگی نفس ناطقه شده و از مکت  
 باز دارد - و آن بر سه گونه بود - پراگرتک ( بفتح یای فارسی و را و الف و کسر کاف و سکون را و کسر  
 تایی فوقانی و فتح کاف ) پرکرت را ایند داند \* ویکرتک ( بفتح واو و سکون یای تختانی و  
 کسر کاف و را و تایی فوقانی و فتح کاف ) از بیداشی بازده اندری را داند بیهمال انگارد \* دهچینا  
 ۱۰ ( بفتح دال و های خفی و کسر جیم فارسی مشدد و های خفی و نون و الف ) در گرو اعمال شدن  
 و همان را مقصد انگاشتن \* گویند برای آنکه وجه هست یک باشد و کامیاب علوی مقام گردد  
 اگر نخستین پیش دید توجه سازد و بدینسان نیک اندیشی ورزش نماید صد هزار منوذر در  
 عالم بالا کامیاب خواهش آید - سپس بدین عالم خرامش کند \* و در اندری ده منوذر در عنصر  
 صد و در اهنگار هزار و در مهتت ده هزار بعیش آن عالم عشرت اندوزد - و بعد از آن روی بدین  
 ۱۵ جهان آورد هفتاد و یکبار هر چهار جگ یک منوذر - و بهر کار نیک مدتی برگذارند اند که  
 بعربی عالم باشد چنانچه گویند هر که خانقوار زمین بپرهن دهد ده کلب در بهشت باشد  
 ( بفتح کاف و سکون لام و فتح یای فارسی ) و آن چهار جگ است - و هر که هزار گاو خیر کند  
 یک کرور و چهارده هزار کلب در میفو بسو برد و پس از آمدن بسیار جدائی پرکرت و پرکه به پیشگاه  
 دید او بیدائی گیرد و دانش والا پدید آید \* آن هنگام مکت بود و از آمدن شد بازماند \*  
 ۲۰ این گروه نیز چون بیدانت در سریر برگذارند - یک لنگ سریر و آن هزده چیز است - آن بازده  
 اندری و پنج تن مائر و مهتت و اهنگار \* دیگر ستهول سریر و مردن عبارت از آن است که میان  
 لنگ سریر و ستهول جدائی افتد و لنگ سریر همواره با او باشد تا هنگام مکت \*  
 مطالب این گروه در شصت تنتر گذارش یابد ( بفتح تایی فوقانی و نون و سکون تایی فوقانی  
 \* و فتح را ) \* مانند آدهیای سر سخن دانند \* نخست در آنکه پرکرت و پرکه طراز هستی دارند - دوم  
 ۲۵ در اینکه پرکرت بکیست - سیوم پرکه جداست از پرکرت \* چهارم در نبودن کارج بی کارن - پنجم  
 پرکرت برای نتیجه گری دیگرانست - ششم هر کار که هستی گیرد بی آن سه عرض نباشد - هفتم

- جدا شدن پرکه از پرکرت بدانند والا بود - هشتم پیوستن این هر دو به بیداشمی - نهم هنگام نلش<sup>(۱)</sup> دانائی که پرکرت از آمدنش بازماند روزه چند اگر آخشپچی بیکر بجا باشد برای بودن سندسگار ابدیا است ورنه آن نیز نیستی گرای آید - دهم در آنکه کننده پرکرت است نه پرکه و در پنج احوال پنج کلیس - ابدیا - استنا - راک - دویکه - ابه نویس - لختی ازان در پانجیل گفته آید \* و بیست و هشت در بیان نایدید شدن بیست و هشت قوت از قوتهای یازده اندری و هفده نیروی مهت \* و نه در بیان نهشت<sup>(۲)</sup> ( بضم تایی فوقانی و سکون سین منقوط و کسرتای فوقانی هندی ) دست از همه بازداشته بیلک چیز آرمیدن \* پرکرت نشست ( بفتح بای فارسی و را و کسرتای فارسی و را و تایی فوقانی ) باندیشد آنکه پرکرت دانش افزاید و پرکه را از خود جدا کند او را وجه همت سازد و همواره بدر متوجه باشد \* ابادان نشست ( بضم همزه و بای فارسی و الف و دال و الف و فتح نون ) بدین شناسائی که از آنها پرکرت کاره برنکشاید و تا افسردگی از همه دست ندهد رهگرای مقصد نگیرد \* کال نشست ( بکاف<sup>(۳)</sup> و الف و لام ) بدین سگانش که همه خواهش از سپری شدن زمان بر فراز پیدائی برآید پس دل از همه بردارد و بدر روی آرد \* بهائی نشست ( بفتح با و های خفی و الف و کسرتای فارسی و فتح بای تحتانی ) چنان اندیشد که زمانه بر بسیاری بگذرد و کاره برنکشاید گره کشائی مقصود بخت<sup>(۴)</sup> وابسته داند و دست از همه برگرفته دل بدر نهد \* پارت نشست ( ببای فارسی و الف و را ) دست از خواهش مسئلهات دنیا که با<sup>(۵)</sup> او نیست بازدارد بخدای آنکه هزاران کس در جست و جوی او آن رنج برده اند و چیزه ازان بدست نیامده بدین ورزش دل ازان برگزند \* سپارت نشست ( بضم سین و بای فارسی و الف و را ) هرچه نزد او باشد دل بدر نه بزند بدین پیچ که ثبات را نشاید و سلطان بزور بستاند و درد بخیله بگیرد \* پارپارت نشست ( ببای فارسی و الف و را و بای فارسی و الف و را ) بحسی لذات نبرد از بدین تصور که اگر بنگار خود هم بندم به نیستی گراید و چنین چیزها دل بستگی را نشاید \* آتمانبه نشست ( بفتح همزه و ضم نون و فتح تایی فوقانی مشدد و میم<sup>(۶)</sup> و الف و نون خفی و فتح با و های خفی ) باین آهنگ دل از همگی تمتعات برگرفتن که بهنگام نیستی اندوه آورد \* آتمانبه نشست ( بضم همزه و فتح تایی فوقانی مشدد و میم و الف و نون خفی و فتح با و های خفی ) گذشته از تمتع در پرهیز جان آزاری دیگران \*
- و هشت نذر در هشت سده ( بکسرتای و دال مشدد و های خفی ) \* آره سده ( بضم همزه و سکون راو و فتح ها ) بے آنکه چیزه بر خواند از فروغ خرد فرزان چیز در یابد \* سبد سده<sup>(۷)</sup> ( بفتح سین و سکون با و فتح دال ) بے آنکه بدیستان شتابد بشنود<sup>(۸)</sup> الفاظ آگهی<sup>(۹)</sup> دست دهد \*

( ۱ ) [ ك ] بالش » ( ۲ ) [ ش ك ] هم » ( ۳ ) [ ض ] بهمت » ( ۴ ) [ ض ] که خیر با تو »

( ۵ ) [ ک ] بکام » ( ۶ ) [ ض ] نیست » ( ۷ ) [ ه ] لفظ آگهی » [ ض ] آهی »



ادھین سده (بفتح همزه و دال و های خفی و فتح بای تجمانی و نون) بر شناختِ حقایقِ دانا آید \*  
 مهرت پراپت سده (بفتح سین و کسرِها و را و سکونِ تایی فوقانی و فتح بای فارسی و الف و فتح  
 بای فارسی و کسرِ تایی فوقانی) از دعای صاحبزادے بدانند رسد \* دان سده (بدال و الف و فتح  
 نون) پذیرفتد عونه را خدمت کند یا خیر بدو دهد و خواهشِ دانائی نماید و کامیاب آید \*

### • پانچل •

این شگرف دانش حکیم پانچل بر روی کار آرد (بفتح بای فارسی و تایی فوقانی و نون  
 خفی و فتح جیم و کسرِ لام) \* در پدارت و پرمان و جز آن بروشِ سانکت گراید مگر آنکه ایزد  
 بیهمال را گذارش نماید - هستی و دانش را عینِ ذات انکار و آفریدن پنج فن ماهر را بے  
 میانجی انکار از مهت دانند و از بیکوت انکار \* چون ست غالب شود پنج حواسِ ظاهر بدید آید  
 ۱۰ \* و از تجسس انکار \* چون رج افزونی گیرد پنج گرم اندری نقشِ ظهور بندد و از چیرگی ست و رج من  
 هستی پذیرد \* و سوچهم سربر را فناپذیر بندازند \* و چون دیگر بیکر برگردد از نوهستی باید چند آنکه  
 مکت روی دهد \* و آن بے جوگ بدست نیاید (بضم مجهول جیم و سکونِ واو و کافِ فارسی) در آن  
 خلاصه مضمون این دلایز دانش \* چت (بکسر جیم فارسی و فتح تایی فوقانی مشدد) جوهر من \*  
 برت (بکسر با و را و تایی فوقانی مشدد) جنبش من بگرد آوری خورهای گزیده و ناشایسته \* نوده  
 ۱۵ (بکسر نون و ضم را و سکونِ واو و فتح دال و های خفی) نقشِ گردش ستردن و آرامش گزین شدن \*  
 جوگ آن هنگام انتظام گیرد که پای خواهش از رفتار بازماند \* و آنرا اسباب برگذارده اند \* لخته میزدوسد  
 بو که خسته دلان طلب را مرهم آماده گردد \* گویند که مهت را به پیوند من و آن سه عرض پنج  
 حالت دست دهد - آنرا پنج بهوم نامند (بضم با و های خفی و سکونِ واو و میم) \* چپیت (بکسر جیم  
 فارسی و های خفی و سکونِ بای فارسی و تایی فوقانی) از فراوانی رج دل بیکجا آرامش نگیرد \*  
 ۲۰ نوده (بضم میم و سکونِ واو و فتح دال هندی و های خفی) از فزونی تم بے یافت مقصد آرمیده  
 گردن \* بچپیت (بکسر با و جیم فارسی و های خفی و سکونِ بای فارسی و فتح تایی فوقانی) از  
 فزونی ست دامن مقصود بدست افتد و لخته آسایش گیرد لیکن از زیادتی رج ناپایدار و بزودی  
 آسیده سر شود \* اینا گر (بکسر همزه و سکونِ بای تجمانی و کاف و الف و فتح کافِ فارسی و را) از بسیاری  
 ست نیروی بدست افتد که هر جا که دل بندد بجای دیگر نرود \* نوده (بکسر نون و ضم را و فتح دال  
 ۲۵ مشدد و های خفی) حالتی است که به نیستی هر سه عرض نقش خواهش سترده آید و از پیشین آرامش  
 آگهی نماند \* جوگ در سه حالت نخستین کمتر رو دهد \* گویند در حالتِ نخست من ادهوم را منزلگاه -

و در دوم آنگاه را . و در سیم ایدراگ و اندسرج را و در چهارم دهرم و گیان و بیرامگ و ایجرج را - و در پنجم  
نقش نیلک و بد سترده گردن و بورت در گوئیستی رود \* و آن بر دو گونه - کَلَشَت ( بکسر کاف و لام  
و سکون سین ) منقوط و فتح تایی فوقانی هندی ( جفدش در فکوهیده کارها - آکاشت ( بفتح همزه ) در  
شایستگیا \* و هر کدام باندیشه ذبکوکاری و بدکرداری بر پنج گونه باشد - پرممان بورت ( بفتح بای فارسی  
و سکون را و میم و الف و فتح نون و کسریا و سکون را و کسری تایی فوقانی ) شناخت اشیا بدلیل  
از فرزانگی ست بهم رسد \* پیوجی ( بکسریا و فتح بای فارسی و سکون را و فتح جیم و سکون بای تختانی )  
دانش تباه بافرزایش ست و تم پدید آید - اگر خدایند آن جازم باشد بپورت گویند ( بکسریا و سکون  
بای فارسی و کسریا و سکون بای تختانی و کسری تایی فوقانی ) \* و اگر شک فاک در دو امر و افزونی  
سنسبی نامند ( بفتح سین و سکون نون و فتح سین منقوط و بای تختانی ) \* بکلمپ ( بکسریا و فتح کاف  
و سکون لام و فتح بای فارسی ) شک در یک از ست و تم طراز هستی گویند \* نندرا ( بکسری نون و فتح دال  
مشدد و ز و الف ) حالت خواب از تم چیرگی پیدایش یابد و آگهی به نیستی گراید \* و دیگر حکمای  
این دیار را رای آنست که من از پیوند خاص حواس بازماند \* سمرت ( بضم سین و کسری میم و سکون  
را و کسری تایی فوقانی هندی ) خاطر رفته باز آید از فراوانی ست چهره کشاید \* در حالت چهارم  
دوم و سیم و چهارم بورت رود و در حالت پنجم اول و خامس نابود شود و دولت مکت روی دهد \*  
اگرچه این ولاسمادت بجز بخت روی و ایزدی عنایت فراهم نشود لیکن زرف نگاهان ۱۵  
آرمونکار بر دوازده چیز بارگذارند - ایسر آپاسنا ( بکسری همزه و سکون بای تختانی و ضم سین و  
سکون را و ضم همزه و بای فارسی و الف و فتح سین و نون و الف ) دوسته بالهی توجه درون را  
فوز آگین دارد و او را از چهار چیز پالت داند - کایس - کرم - پالت - آسی \* کایس ( بکسری کاف و لام و بای  
تختانی و فتح سین ) سرمایه غم و درد \* و آن بر پنج گونه بون - آبدیا ( بفتح همزه و کسری با و دالی مشدد  
و بای تختانی و الف ) ندانستن چیزها چنانچه هست - اسمتا ( بفتح همزه و سکون سین و کسری میم و  
تایی فوقانی و الف ) خون را خدایند چیزیست که درو نیست پندارد - راک ( ببا و الف و فتح کاف )  
خواهش برای خون - دو بکه ( با م دال و کسری مجهول وار و سکون بای تختانی و فتح کاف و های خفی )  
خشمناکی - ابهویس ( بفتح همزه و سکون با و های خفی و کسری نون و وار و سکون بای تختانی و فتح  
سین ) بیم فرو شدن \* کرم ( بفتح کاف و سکون را و فتح میم ) دهرم ادهرم \* پالت ( بدر با ندمتین مکسور  
و تایی فارسی و الف و کاف ) پنداش کرم \* آسی ( بضم سین و الف و فتح سین و بای تختانی ) اندیشه ۲۵  
دهرم ادهرم که پس از نابود شدن آن روی دهد \*

( ۱ ) در [ ک ] نیست ۱۱ ( ۲ ) همچنین در [ ک ش ف ا ] \* [ ض ] اگر شک نام دارد از افزونی ست ۱۱  
( ۳ ) [ ض ] بفتح ۱۱ ( ۴ ) [ ف ش ک د ] کاف فارسی ۱۱